

دخالت دولت در اقتصاد از منظر اندیشمندان مسلمان

دکتر مهدی خدایرست مشهدی

دانشیار گروه اقتصاد دانشگاه فردوسی مشهد

روح اله نظری

دانشجوی دکتری فردوسی مشهد

بهرام فتاحی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهریار

چکیده

مسئله جایگاه دولت و نقش آن در اقتصاد، از زمان پیدایش دانش اقتصاد همواره مورد بحث اقتصاددانان و صاحبان اندیشه در مکاتب گوناگون اقتصادی است. متفکران مسلمان از دیر زمان، به ویژه در دهه‌های اخیر، ابعاد گوناگون این موضوع را بررسی کرده‌اند. در این مقاله نقش و وظیفه دولت در اقتصاد، از منظر اندیشمندان مسلمان مورد بررسی قرار می‌گیرد. دیدگاه ابن‌خلدون، شهید صدر، مطهری، بهشتی و امام خمینی (ره) بررسی شده است. مبنای دخالت دولت اسلامی در اقتصاد، مصلحت است و مراد از مصلحت نیز تأمین هدف شارع به منظور رسیدن مردم به منافع دنیوی و اخروی است. از این رو، توسعه معنویت، ایجاد و بسط امنیت، رشد اقتصادی و پیشرفت و عدالت اجتماعی مصلحتی است که دولت اسلامی جهت تحقق آنها در امور اقتصادی دخالت می‌نماید. که این موضوع در اندیشه‌های مورد بررسی شده نمایان است. با تأملی اجمالی در آثار متفکران و اندیشمندان، به این نتیجه خواهیم رسید با این که ایشان، حکومت را پدیده‌ای ساخته دست بشر می‌دانند و به جائز الخطا بودن حاکمان آن توجه دارند، در اصل ضرورت دولت تردیدی نمی‌کنند. در مورد منشأ مشروعیت اطاعت از حکومت و مسئله الزام سیاسی، دیدگاه‌های متفاوتی ذکر شده؛ البته بیشتر اندیشمندان، خواهان ایجاد رفاه و عدالت بر پایداری اخلاق و آزادی هستند. واژگان کلیدی: دخالت دولت، مصلحت، ابن‌خلدون، شهید صدر

از منظر مداخله دولت در امور اقتصادی، تاریخ نظام‌های بشر جدال دو اندیشه موافق و مخالف با دخالت دولت در اقتصاد بوده است. در حالی که برخی به شدت با دخالت دولت در اقتصاد مخالفند، گروهی دیگر حداکثر قدرت، اقتدار و اختیار را برای دولت قائل بوده که می‌تواند و باید در کلیه عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی وارد عمل شود. با مراجعه به تاریخ عقاید اقتصادی و نظام‌های اقتصادی، با طیف وسیعی از نظریات اندیشمندان پیرامون جایگاه دولت و حدود و ثغور دخالت آن در اقتصاد روبرو خواهیم شد. بی تردید، اعتقاد و التزام به هر اندیشه و نظریه، با تدوین چارچوبی از اهداف، وظایف و اختیارات دولت در اقتصاد همراه خواهد بود که طبیعتاً با اتخاذ سیاست‌ها، استراتژی‌ها و خط‌مش‌های کاربردی به منظور تحقق اهداف مورد نظر، تأثیر قابل ملاحظه‌ای در اقتصاد کشور و به تبع آن در سایر حوزه‌های مرتبط خواهد داشت. از این دیدگاه، بحث پیرامون جایگاه و نقش و وظیفه دولت در مکاتب اقتصادی از ضرورت علمی و کاربردی ویژه‌ای برخوردار است.

جهان در حال دگرگونی است و همسو با آن آرا و نقطه نظرهای ما نیز درباره‌ی نقش دولت‌ها در توسعه اقتصادی و اجتماعی در حال دگرگون شدن است. (کمیجانی و نظری، ۱۳۸۸) امروزه در سراسر جهان دولت‌ها در کانون توجه قرار گرفته‌اند. توسعه‌های دور از دسترس که امروز تحقق یافته‌اند ما را بر آن می‌دارد تا پرسش‌های اصولی خود را درباره دولت تغییر دهیم. این‌که نقش دولت چگونه می‌تواند باشد؟ چه می‌تواند انجام دهد؟ از انجام چه کاری باید پرهیز نماید؟ و بهترین راه انجام آن چیست؟ (بانک جهانی، ۱۳۷۸) ما برای پاسخ‌گویی به بررسی نظریات اندیشمندان مسلمان رجوع و مورد کنکاش قرار می‌دهیم.

مباحث اقتصادی، بین دانشمندان و متفکران اسلامی، به صورت پراکنده و نیز به صورت موضوعی و بیش‌تر با صبغه فقهی به چشم می‌خورد؛ اما اقتصاد اسلامی به گونه کلاسیک آن سابقه دیرینی ندارد. نخستین کسی که بحث اقتصاد را به صورت جدی در عرصه علوم اسلامی مطرح کرد، شهید صدر بود که با کتاب ارزشمند اقتصادنا، تحولی را در این زمینه پدید آورد و حتی در بین دانشمندان اهل سنت نیز جای خود را باز کرد. در ایران، متفکرانی چون شهید بهشتی و شهید مطهری و امام خمینی (ره) به مناسبت، مطالبی را در بحث اقتصاد طرح کرده‌اند.

یکی از مهم‌ترین جنبه‌های این دگرگونی‌ها، تحولی است که در مورد نقش دولت در توسعه و توسعه اقتصادی پدید آمده است. بدین خاطر، بازبینی و ترسیم خطوط فکری سیاسی - اقتصادی

برخی اندیشمندان مسلمان در شرایط کنونی درباره نقش دولت اسلامی در توسعه و توسعه اقتصادی اگر چه کار آسانی نیست، اما قدمی مهم به شمار می‌رود. از آنجا که بررسی نقش و وظایف دولت در تمام دیدگاه‌های اندیشمندان مسلمان و ایران در این مطالعه نگنجیده، لذا تنها افراد و شخصیت‌های شاخص مسلمان و ایرانی بیان شده که از اهمیت بالایی برخوردارند. در این مقاله ابتدا به کلیاتی در خصوص دولت، سپس شواهد تاریخی و معیارهای دخالت دولت در اسلام و در ادامه دیدگاه اندیشمندان مسلمان در باب دخالت دولت بحث می‌شود. بخش پایانی مقاله جمع‌بندی و نتیجه‌گیری خواهد بود.

۲- کلیاتی در خصوص دولت

۱-۲. تعریف لغوی و اصطلاحی دولت

واژه دولت (State) از ریشه لاتینی *Stare* به معنی ایستادن و به صورت دقیق‌تر از واژه *Status* به معنی مستقر و پا برجا گرفته شده است. امروزه در زبان انگلیسی واژه‌ی *Status* یا منزلت (*Status*) به همان معنای اصل لاتینی آن بکار برده می‌شود. این لفظ معمولاً به چیزی اطلاق می‌شود که مستقر، پابرجا و در وضع خاصی ثابت یا پایدار باشد. این مفهوم به صورت بسیار ظریفی از سطح کاربرد در مورد افراد به سطح کاربرد در مورد نهادها و قدرت سیاسی انتقال یافته است. (وینسنت، ۱۳۷۱: ص ۲۳۶) دولت در ریشه لغوی به معنی دست به دست کردن امور می‌باشد، و در متون ادبی به معنی ثروت، نیک بختی و رونق آمده است. (غفاری، ۱۳۸۳: ص ۱) دولت از نظر سیاسی در زبان فارسی به معناهای زیر به کار رفته است:

"سلطنت، هیات سلطنت، اقتدار، حکومت، قدرت، فرمانروایی، قوه مجریه، مملکت، هیأت وزیران، نظام سیاسی، جمع سه قوه (مجریه، قضاییه، مقننه) و هیأت حاکمه." (لغت نامه دهخدا، فرهنگ معین) در نظام حسابداری ملی ایران، که ملهم از نظام بین‌المللی حسابداری ملی است، دولت یا بخش دولتی به قرار زیر تعریف می‌شود:

"بخش دولتی شامل وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها و ارگان‌های مرکزی، ایالتی، منطقه‌ای، محلی و شهرداری‌ها است که معمولاً در فعالیتهای مربوط به خدمات عمومی، رفاهی، امنیت و نظم عمومی، بهداشت، آموزش و پرورش، خدمات تفریحی و فرهنگی، مسکن و توسعه اقتصادی و اجتماعی و رفاهی دخالت دارند. سازمان تأمین اجتماعی و مؤسسات غیرانتفاعی دولتی که ابزار سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی و رفاهی دولت هستند، هرچند ممکن است از نظر تأمین منابع

مالی وابسته به دولت نباشند، اما مشمول بخش دولتی قرار می‌گیرند.» (بانک مرکزی، ۱۳۷۰: ص ۱۵)

تقریباً تمام تعاریفی که از دولت به عمل آمده، عناصر تشکیل دهنده را نیز متذکر شده‌اند. دولت به طور کلی دارای سه رکن است که عبارتند از: قلمرو، جمعیت، حاکمیت. قلمرو: به ناحیه‌ای از زمین، دریا و هوا که در حدود آن دولت اعمال حاکمیت می‌کند را قلمرو دولت می‌گویند. داشتن قلمرو شرط اصلی داشتن دولت است.

جمعیت: کلیه افرادی که در یک کشور ساکن هستند، جمعیت آن کشور نامیده می‌شوند. اگرچه جمعیت دائمی به معنی آن نیست که در سرزمین مهاجرت نباشد. حتی دادگاه دادگستری بین‌المللی در قضیه‌ی صحرای غربی (۱۹۷۵) قبایل چادرنشین را که بدون توجه به مرزهای زمینی رفت و آمد می‌کنند مرتبط به سرزمین صحرای غربی دانست (مقتدر، ۱۳۸۳: ص ۴۴). حاکمیت: قدرت مستقل یک دولت برای اداره یک کشور (اصطلاحاً اعمال حاکمیت)، قدرت حاکمه گویند که باید دارای شرایط زیر باشد:

۱- دارای نیروی مادی اعمال حاکمیت باشد، نظیر نیروهای مسلح، سازمان‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی.

۲- قدرت حاکمه باید دائمی و منظم باشد.

۳- از لحاظ اداره امور داخلی و خارجی، مستقل باشد (سامتی، ۱۳۷۲: ص ۵).

بدین ترتیب دولت، تجلی برتر وحدت سیاسی مردم یک جامعه است (جمشیدی، ۱۳۷۷: ص ۲۳۱). اساس این وحدت، عاطفه (جغرافیا، نژاد، خون، زبان و تاریخ) یا اندیشه و فکر (الهی یا الحادی و ...) است. دولت‌های کمونیستی بر اساس اندیشه الحادی و دولت‌های لیبرال دموکراسی غربی بر اساس اندیشه اومانیزم و دئیسم تشکیل شده‌اند و نوع سوم دولت‌های مبتنی بر اندیشه و فکر، دولت‌های فکری و عقلانی اسلامی هستند که بر اساس «دین اسلام» و مبانی آن در مورد وجود، زندگی و جامعه شکل گرفته‌اند (صدر، ۱۳۹۹ق: ص ۱۱).

آنچه را که تا کنون در مورد عناصر و اجزا تشکیل دهنده دولت برشمردیم، جزء شرایط لازم برای تشکیل دولت هستند، اما کافی نیستند. چنین به نظر می‌رسد که هر دولتی علاوه بر سه عنصر فوق، از ویژگی‌ها و اوصاف دیگری نیز برخوردار است که این اوصاف تا حد زیادی جزء ذات دولت به حساب می‌آیند و عبارتند از: قانون و پول. اگر در تعریف و تشریح مفهوم دولت این عوامل مورد توجه قرار نگیرند، موضوع همچنان در پرده ابهام باقی خواهد ماند.

قانون: امروزه، تقریباً تمام دولت‌ها شکل، فرم، صلاحیت و مشروعیت خویش را از قانون می‌گیرند. قانون اساسی ضمن آنکه اساس حقانیت و مشروعیت حکومت را روشن می‌سازد، حدود اختیارات و وظایف دولت و اهداف آن را نیز معین می‌کند. در همان قانون اساسی است که دولت به معنی وسیع، از دولت به معنی محدود مجزا و مشخص می‌شود. به طور کلی، تقریباً در تمام قوانین اساسی، این امر پذیرفته شده است که دولت (به معنی وسیع) حق انحصاری وضع و اجرای قانون را به عهده دارد.

پول (بودجه): پول به منزله خون در شریان حیاتی دولت است. کشورهایی که به صورت مستقیم مالکیت جمعی اداره می‌شوند، مسأله تأمین بودجه و پول ظاهراً مشکلی ایجاد نمی‌کند، مگر در سطح بین‌المللی و در تجارت خارجی؛ اما در کشورهای سرمایه‌داری، مسأله تأمین بودجه همواره یکی از مباحث جنجال‌برانگیز بوده است. نحوه کنترل و نظارت بر اموال، دخل و خرج شرکت‌ها، بنگاه‌های دولتی و خصوصی، چگونگی تعدیل مالیات‌ها و سیاست‌های پولی و ارزی، همواره یکی از مسائل حاد و غامض دولت‌ها بوده و در داخل و خارج، موجب برخوردها و تضادهایی شده است. در عرصه بین‌المللی نیز قدرت و نفوذ و سیاست هر کشور به میزان زیادی به پشتوانه ارزی و به نرخ برابری پول آن کشور بستگی دارد که باز هم نشانه قدرت سیاسی و اقتصادی یک کشور، هم در داخل و هم در خارج از مرزهاست. (غفاری، ۱۳۸۳: ص ۱۱)

۲-۲. دولت و حکومت

از آنجا که دو واژه «دولت» (State) و «حکومت» (Government) گاهی به صورت مترادف به کار می‌روند، لازم است که تفاوت آنها روشن گردد. در دائرة المعارف امریکانا آمده است: «علیرغم اینکه دولت بدون وجود حکومت نمی‌تواند موضوعیت داشته باشد، لیکن این دو واژه یکسان و مترادف نیستند.» دولت در معنای وسیع کلمه به نهادهایی که دارای قدرت مشروع هستند و آن را بر قلمرویی مشخص و معین، و جمعیتی که به اجتماع معروف است، اعمال می‌کنند اطلاق می‌شود. دولت قدرت انحصاری برقراری نظم در محدوده قلمرو خود را، از طریق حکومت سازمان یافته، دارد. (بانک جهانی، ۱۳۷۸: ص ۴۷)

ژان دابن می‌نویسد: «دولت را نباید با حکومت اشتباه کرد، زیرا دولت یک اصطلاح و معنی عام و کلی است؛ در صورتی که حکومت جزئی از آن می‌باشد. حکومت جزء اساسی دولت است، ولی خود دولت نیست.» (غفاری، ۱۳۸۳: ص ۱۵)

از واژه حکومت در متن‌ها و مناسبت‌های مختلف معمولاً به انحاء دیگری برداشت می‌شود. از این واژه می‌توان فرایند، حکومت یا اداره کردن و یا اعمال قدرت را استنباط کرد. این واژه همچنین می‌تواند دال بر وجود فرایند برای برقراری نظم باشد. همچنین، حکومت، اغلب به معنای افرادی است که مقام‌های با قدرت را در کشوری احراز کنند. سرانجام از این مفهوم می‌توان، منش، روش و یا نظام حکومتی در یک اجتماع یا به عبارت دیگر ساختار و ترتیبات مأموران، و چگونگی ارتباط آنان با اتباع کشور برداشت کرد. حکومت دارای سه قوه مشخص است که هر کدام دارای نقش خاص خود هستند. یکی از آنها قوه‌ی مقننه است که وظیفه آن وضع قانون می‌باشد. قوه دوم، قوه مجریه است (که برخی اوقات دولت نامیده می‌شود) این قوه مسئولیت اجرای قانون را بر عهده دارد. قوه سوم، قوه قضاییه است که مسئول تفسیر و اجرای قانون است (بانک جهانی، ۱۳۷۸: ص ۴۷).

در فرهنگ علوم سیاسی در تمایز دولت و حکومت آمده است: «شاید بتوان دولت را در مقابل حکومت در نظر گرفت. حکومت‌ها تغییر می‌کنند (خصوصاً در نظام‌های دموکراسی)، در حالی که دولت بدون تغییر می‌ماند.»

دولت یک بار که بوجود آمد، تا وقتی جامعه باشد، دولت هم وجود دارد. افراد متشکل یک جامعه شکل حکومت را می‌توانند عوض کنند و با وضع نظامات جدید اقتصادی یا اجتماعی و یا سیاسی، حکومت را تغییر شکل بدهند، ولی نمی‌توانند دولت را از میان ببرند (غفاری، ۱۳۸۳: ص ۱۶).

۲-۳. دیدگاه برخی صاحب‌نظران درباره تعریف دولت

اختلاف آراء در مورد دولت و نقش آن به اندازه‌ای است که در اصطلاح علم سیاست، دولت دارای تعاریف و تعبیر مختلفی است؛ تا آنجا که به ادعای یکی از نویسندگان، در حدود یکصد و چهل و پنج تعریف از دولت شده است.

در حالی که ارسطو (Aristotle) آن را وسیله خیر و سعادت همگانی دانسته و فارابی نیز در این باره با وی همدان شده است. هربرت اسپنسر (Herbert Spencer) و ابن خلدون آن را شری‌گریز ناپذیر می‌دانند و مارکس متذکر می‌شود که دولت نهادی است که به مثابه کمیته اجرایی نظام سرمایه‌داری عمل می‌کند در حالی که هگل (Hegel) آن را جلوه‌گاه آزادی و رقابت در جامعه مدنی و تجسم زندگی اخلاقی می‌داند. عمده‌ترین عامل این اختلافات را باید در عملکرد

دولت‌ها و همچنین در عقاید و آزادی‌های نظریه‌پردازان سیاست جستجو کرد. لذا این گوناگونی در نظرها به چند دلیل است: اول آنکه در تعریف دولت عده‌ای به "باید" نظر داشته‌اند و نه به آنچه که "هست". دوم آنکه بعضی از پژوهندگان، دولت را در دوره و زمانی خاص مورد توجه قرار داده‌اند. سوم آنکه در نگرش به دولت، گروهی به صورت دولت توجه داشته و بیشتر اشکال ظاهری و حقوقی دولت را مورد مطالعه قرار داده‌اند؛ درحالی که عده‌ای شکل، اسم و عنوان دولت را به کناری نهاده و به ارزیابی نقش آن در جامعه پرداخته‌اند. همه اینها موجب شده است که دولت تعابیر و تعاریف مختلفی به خود بگیرد. توماس هابز (Tomas Hobbes) در کتاب لویاتان (Leviathan)، معتقد است که دولت قدرتی دارد که قدرت مافوق خود را نمی‌شناسد. تصورات هابز را، درباره دولت، در سه جمله می‌توان خلاصه کرد: «۱- دولت به مانند ماشین بزرگی است ۲- یک نوع حیوان عظیمی است ۳- ماشین عظیمی است که با هنر و مهندسی بشر ساخته شد و هیچ گونه قدرتی در جهان نمی‌تواند خود را با آن مقایسه نماید. (ذوالعین، ۱۳۸۳: ص ۶۷) ماکس وبر معتقد است، از دو راه می‌توان دولت را تعریف کرد: اولاً بر اساس هدفهایش و ثانیاً بر اساس ابزار و وسایل خاص که در اختیار او است.» وی معتقد است که دولت یک نهاد اجتماعی است که به نحو موفقیت‌آمیزی مدعی انحصار کاربرد مشروع زور فیزیکی در داخل یک سرزمین معین است (علی‌بابایی، ۱۳۶۵: ص ۲۵). دولت در نزد مکتب کلاسیک به سه معنی به کار می‌رود: «۱- به معنی وسیع کلمه عبارت است از جامعه‌ای متمدن که در آن جامعه قدرت سیاسی، طبق قوانین اساسی تشریح شده است؛ ۲- به معنی محدودتر و دقیق‌تر، عبارت است از قدرتی که سرنوشت جامعه نامبرده در بالا را در دست دارد؛ ۳- به معنی معمولی‌تر از سایر معانی، عبارت است از مجموعه سازمان‌ها یا اعضاء و ارگان‌های اجرائی که قدرت اداره جامعه را به دست دارند.» (سوه، ۱۳۵۸: ص ۱۵۰)

شارل روسو دولت را چنین تعریف می‌کند: «دولت گروهی از افراد است که در قلمرو معین برای تأمین مصالح و منافع مشترک تلاش می‌کنند و دارای حاکمیت مشترک هستند تعداد افراد این گروه چون از میلیون تن تجاوز می‌کند قسمت عمده وظایف و مسئولیت‌ها و اختیارات آن گروه از طریق نمایندگان آنان به مورد اجرا گذاشته می‌شود و سازمان‌هایی که به این ترتیب بوجود می‌آیند و به نمایندگی دولت انجام وظیفه می‌نمایند حکومت نام دارد.» (روسو، ۱۳۴۷: ص ۳۵) یکی از تعاریفی که بیشتر مورد قبول واقع شده، تعریفی است که توسط مک‌آیور در کتاب دولت جدید پیشنهاد شده است: «دولت سازمانی است با ویژگی‌های خاص که تصمیمات خود را توسط

حکومتی که دارای قوه قهریه است از کانال قانون به انجام می‌رساند. در قلمرو داخلی مسئول حفظ امنیت و در سطح جهانی مسئول و مجری خواسته‌های مردم است.» (Maciver, 1926: p.22). به هر حال، هر یک از تعاریف و تعابیری که از دولت آمده، بیان‌گر قسمتی از واقعیات است و تنها در مورد بعضی از دولت‌ها صدق می‌کند، نه همه آنها. به همین خاطر است که پژوهشگران نمی‌توانند روی یک یا دو تعریف خاص انگشت بگذارند؛ از این رو باید به نسبی بودن تعاریف موجود در این زمینه اعتراف کرد.

۲-۴. مفهوم دولت

دولت چیست؟ این پرسش یکی از ساده‌ترین و در عین حال مبهم‌ترین پرسش‌هایی است که در مبحث سیاست طرح می‌شود. پاسخ به آن نیز می‌تواند به همان اندازه مبهم یا ساده‌اندیشانه باشد. حتی آن دسته از سنت‌های فکری مانند آنارشیزم یا مارکسیسم که سخت به دولت تاخته‌اند، باز هم درباره‌ی اهمیت و معنای آن عمیقاً به تأمل پرداخته‌اند. در واقع باید گفت که امروزه علمای سیاسی و اغلب نظریه‌پردازانی که دیدگاهی مارکسیستی دارند، در پی کشف دوباره این مقوله برآمده‌اند. این بدان معنا نیست که بیش از این مفهوم دولت به کناری نهاده شده بود، بلکه باید گفت که به دلایل چندی مفهوم دولت در محافل علمی کشورهای انگلیسی زبان در طی قرن بیستم متروک مانده بود. شگفت آنکه کاهش علاقه به مفهوم دولت همزمان با افزایش چشم‌گیر نقش و کارکرد عملی دولت صورت گرفته است. (وینسنت، ۱۳۷۱: ص ۱۵)

دولت مرکز اصلی بحث علم سیاست بوده و مطالعه آن را می‌توان به عنوان مطالعه علم سیاست دانست. از طرفی دیگر، دولت یک عینیت روزمره بوده و زندگی را بدون دخالت دولت نمی‌توان تصور کرد به طوری که در سطح امور روزمره، دولت بطور ظریفی در تمام ابعاد زندگی ما نفوذ و رخنه کرده است و همین مسأله باعث بوجود آمدن تئوری‌های ساده اندیشانه‌ای در مورد دولت و مفهوم آن شده است.

هنگام بررسی مفهوم دولت باید آگاه بود که این مفهوم معضل‌ترین مفهوم در سیاست است؛ هرکس که عمیقاً به آن بپردازد از این نکته آگاه خواهد شد. این امر تنها نتیجه‌ی تاریخ در هم پیچیده و یا اهمیت خاص مفهوم دولت در اوضاع سیاسی امروز نیست، بلکه علت دو پهلویی و پیچیدگی این مفهوم است که آن را در عین حال سهل و ممتنع ساخته است، به نحوی که با سهولت نگران‌کننده‌ای با بسیاری مفاهیم و نهادها در هم می‌آمیزد. دولت پدیده‌ای نیست که در

نگاه اول به خوبی شناخته شود، به رغم ملموس بودنش (وقتی بخواهیم مثلاً از پرداخت مالیات خودداری کنیم یا بدون گذرنامه کشور را ترک کنیم کاملاً آن را احساس خواهیم کرد) باز هم نمی‌توان به سهولت روی آن انگشت گذاشت. زیرا دولت، اندیشه یا مجموعه‌ای از مفاهیم، ارزش-ها و اندیشه‌هایی در خصوص زندگی اجتماعی است (همان، ص ۳۴).

۲-۵. تاریخچه‌ی تشکیل دولت

برخی دولت-شهر یونانی را نخستین شکل دولت در اروپا دانسته اند. بی‌شک دولت-شهر یونانی سازمان سیاسی بی‌همتایی بود اما می‌توان خصوصیات مشترکی میان آن و دولت مدرن یافت. با این حال بسیاری از این ویژگی‌های خاص دولت مدرن است که به دولت‌های قدیم تعمیم داده شده است. تاریخ پیدایش دولت-شهر به حدود ۸۰۰ تا ۵۰۰ ق.م باز می‌گردد. دولت-شهرها در نتیجه‌ی اتحاد گردهمایی خانواده‌ها و قبایل در درون دژها پدید آمدند. شکل و اندازه‌ی دولت-شهر معمولاً تابع شرایط جغرافیایی بود. و خانواده‌ها و قبایل، واحدهای تشکیل‌دهنده‌ی آن به شمار می‌رفتند. به سهولت واژه‌ها و اصطلاحات امروزی را می‌توان در بحث دولت-شهر یونانی به کار گرفت. برای مثال، واژه پلیس هم به معنای تنظیم شهر و هم به معنای دولت به کار برده می‌شد. گرچه دولت-شهر یونانی و دولت مدرن هر دو دارای قلمروی مشخص و جمعیتی معین هستند و اندیشه‌ی معین شهروندی و مفهوم حکومت قانون در هر دو یافت می‌شود. با این حال، یکسان دانستن دولت-شهر یونانی و دولت مدرن نادرست است. شهرهای یونانی، به ویژه برای امور کشاورزی، سخت متکی به کار بردگان بود. حدود نیمی از جمعیت، برده بودند و بنابراین شهروند بحساب نمی‌آمدند. به همین خاطر بسیاری از صاحب‌نظران برآنند که دولت-شهر را نمی‌توان به عنوان دولت به معنای درست کلمه و شبیه دولت‌های امروزی تلقی کرد. (همان، صص ۳۰-۲۹)

۳- شواهد تاریخی و معیارهای دخالت دولت در اسلام

تاریخ نیز نشان می‌دهد که مداخله دولت در اقتصاد، از همان ابتدای تشکیل حکومت اسلامی در زمان پیامبر اکرم مطرح بوده و در عصر خلفا نیز بدون هیچ تردیدی ادامه داشته است. پیامبر اکرم از همان روزهای نخست تشکیل حکومت در مدینه، قوانینی در حوزه‌های تجارت، کشاورزی، خدمات و صنعت به منظور تنظیم روابط اقتصادی مسلمانان مقرر داشت. تحریم برخی

معاملات رایج در زمان جاهلیت چون ربا، احتکار، تلقی ربا، امضا و تأیید برخی معاملات چون بیع، مضاربه، مشارکت و قرض الحسنه، تحریم برخی فعالیت‌های اقتصادی چون شراب‌سازی، مجسمه‌سازی، پرورش خوک، دایر کردن مراکز فحشا، ترغیب مسلمانان به تولید از طریق پیمان‌های مزارعه، مضاربه و مساقات، تسریع مالیات‌هایی چون خمس، زکات، جزیه و خراج، تعیین حدود مالکیت‌های خصوصی، عمومی و دولتی (انفال) و وضع قوانین هر یک و اقدام‌های دیگر حضرت، گواهی روشن بر مسؤولیت دولت در عرصه‌های اقتصادی است. (صدر، ۱۳۷۵ و فراهانی‌فرد، ۱۳۸۱) شاید گویاترین سند تاریخی، عهدنامه امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب به مالک اشتر نخعی باشد که از همان آغاز سخن فرمود: این فرمانی است از بنده خدا، علی، امیر مؤمنان به مالک اشتر پسر حارث، در عهدی که با او می‌گذارد، هنگامی که وی را به حکومت مصر می‌گمارد تا خراج آن را جمع کند و با دشمنانش بستیزد؛ امور مردم را اصلاح کند و در آبادانی شهرهایش بکوشد. حضرت در قسمت‌های مختلف نامه، به فعالیت‌های گوناگون اقتصادی آن روز اشاره کرده، درباره هر یک، دستورالعمل خاصی را ارائه می‌دهد.

۱-۳. معیارهای دخالت دولت اسلامی در اقتصاد

تفاوت اصلی دولت اسلامی با دولت غیردینی در این است که در دولت اسلامی، دین - به مفهوم گفته شده - محور قرار می‌گیرد، ولی در دولت غیر دینی، اگر با دین برخورد نشود، لاقلاً نسبت بدان بی‌تفاوتی صورت می‌گیرد. (جهانیان، ۱۳۸۹: ص ۹۳) دولت اسلامی به مفهوم عام آن، دارای ویژگی‌هایی است: ۱- یکی از ارکان اساسی در دولت اسلامی، مردم می‌باشند؛ زیرا آنها جانشینان خداوند در زمین هستند و خلافت عمومی دارند، اما این به معنای «دولت حاکمیت مطلق» مارکسیستی نیست که خودش را نماینده تام‌الاختیار مردم بدانند و افراد را به حساب نیاورد. از سوی دیگر، این به معنای رها بودن مردم و بی‌توجهی به سعادت اخروی آنها نمی‌باشد؛ بلکه اصالت فرد و اصالت جمع همراه با هم حاکمیت دارند. هر فرد، اصالت دارد و دارای حقوق طبیعی است. ۲- ماهیت حکومت اسلامی، خیرخواهی و عشق به مردم است؛ زیرا منشأ آن انبیا و اولیای الهی هستند که برای رفع اختلاف و ایجاد عدالت، حکومت را در دست می‌گیرند. حکومت دینی، نه تنها شر نیست، بلکه از طریق خیرخواهی متقابل بین ملت و حکومت، تلاش می‌کند تا با حداکثر کارآمدی، نیازهای واقعی مردم را با توجه به ظرفیت‌های موجود تأمین کند. از این رو، دولت اسلامی ضمن حفظ آزادی‌های مردم در چارچوب قانون دینی، هفده وظیفه کلان در زمینه

امور حاکمیتی، قانونگذاری، برنامه‌ریزی، نظارت، سرمایه‌گذاری، ایجاد فرصت‌های برابر، تصحیح نارسایی بازارها و تنظیم آنها، ایجاد نظام مالیاتی عادلانه و نظام جامع تأمین اجتماعی برعهده خواهد داشت. (جهانیان، ۱۳۸۹: ص ۹۴-۳) شکست بازار در حالت تعادل خودکار، واقعیتی انکارناپذیر است. اسلام به «تعادل هدایت‌شونده» در تدبیر نظام هستی، نظام انسان و نظام اجتماعی و خرده‌نظامهای آن معتقد است (جهانیان، ۱۳۸۶، ص ۱۷۱-۱۶۸). ۴- هدف دولت اسلامی، حداکثرسازی رفاه مادی جامعه یا مصرف‌کنندگان نیست، بلکه هدفش حداکثرسازی لذات مباح (سعادت یا رفاه مادی و معنوی) جامعه است. ۵- دولت اسلامی، عدالت اجتماعی را از طریق استقامت در طریق شرع عملیاتی می‌کند. پس هر یک از انسانها، حق استفاده از آن را دارند و این حق، بالقوه است و وقتی بالفعل می‌شود که فرد به تکلیف خود، یعنی عمران زمین عمل کند. پس حق بهره‌برداری از مواهب و منابع طبیعی روی زمین به صورت یکسان برای همه ثابت است (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۷۴-۷۳). ۶- از دیدگاه اسلام، هم حکومت و هم ملت، حقوقی نسبت به یکدیگر دارند که رعایت حقوق متقابل بین این دو، زمینه‌ساز عدالت بین آنهاست.

با توجه به ماهیت دولت اسلامی و تفاوت‌هایی که نسبت به دولت غیردینی دارد و با توجه به وظایف هفده‌گانه‌ای که فقه اسلام بر عهده این دولت گذاشته است (جهانیان، ۱۳۸۸، ص ۵۸-۵۷)، می‌توان معیارهای لازم برای دخالت دولت اسلامی در اقتصاد را تا حد زیادی تبیین کرد. معیارهای دخالت دولت عبارتند از: ۱- **مصلحت**: معیار دخالت دولت در امور کشور، مصالح مردم، کشور و اسلام است. تشخیص نهایی مصالح، بعد از مشاوره با کارشناسان، بر عهده ولی فقیه است. اهداف نهایی و متوسط اسلام که جهت‌گیری مصلحت‌های دنیایی و آخرتی دولت اسلامی را نشان می‌دهد، عبارتند از: معنویت، امنیت، پیشرفت و عدالت. (جهانیان، ۱۳۸۲، فصل پنجم و حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۳۱۹). ۲- **معنویت**: حضرت امام خمینی (ره) هدف عمده‌ی دین و انبیای الهی را «توسعه معرفت‌الله» دانسته است و می‌فرماید: «عمده نظر کتاب الهی و انبیای عظام بر توسعه معرفت است. تمام کارهایی که آنها می‌کردند، برای اینکه معرفت‌الله را به معنای واقعی توسعه بدهند؛ جنگ‌ها برای این است، صلح‌ها برای این است و عدالت اجتماعی، غایتش برای این است. این‌طور نیست که دنیا تحت نظر آنها بوده است که می‌خواستند فقط دنیا اصلاح بشود؛ همه را می‌خواهند اصلاح بکنند» (امام خمینی، ۱۳۸۶، ج ۱۹، ص ۱۱۵). لذا مؤمنین، هنگامی که امکان تشکیل دولت را پیدا کنند، به توسعه معنویت که نمادش در قرآن کریم برپاداشتن نماز است، اقدام می‌کنند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۳۸۷).

توسعه معنویت در قلمرو اقتصاد، گاهی با افزایش عرضه کالاها و خدمات فرهنگی و معنوی صورت می‌گیرد و گاهی با منع و هزینه‌مند کردن عرضه کالاها و خدماتی که به نوعی با معنویت در تضاد است. البته در اینجا اصل این است که مردم خودشان اقدام کنند؛ ولی اگر چنین نشد دولت می‌تواند با استفاده از ظرفیت‌های موجود، بدین کار اقدام کند. به‌طور مثال، وضع مالیات بر کالاهای لوکس مترفانه از این دست اقدامات است. در جامعه اسلامی، مصرف کالاهای لوکس مترفانه، خلاف اهداف نظام اقتصادی اسلام است؛ چرا که با رشد معنویت و فضایل انسانی افراد منافات دارد. سرمایه‌گذاری دولت اسلامی در منابع انسانی متخصص و به‌ویژه متعهد به ارزشهای انسانی اسلام، یکی دیگر از حوزه‌های دخالت در اقتصاد است که موجب افزایش معنویت می‌شود؛ زیرا سلیقه و ترجیحات مسلمانان به هم نزدیک می‌شود. افزایش این انباره سرمایه انسانی، موجب روشن‌شدن اولویت‌های اجتماعی، سهولت برنامه‌ریزی و آمادگی مسلمانان برای گذشت و تحمل سختی برای نیل به سعادت و کمال و عدالت می‌شود. سرمایه اجتماعی مبتنی بر روابط جاهلی قبیله‌ای و طایفه‌ای جای خود را به سرمایه اجتماعی مبتنی بر روابط برادرانه و عاطفه ایمانی و عدالت‌خواهانه امت می‌دهد و حاکمیت قانون، جانشین سنت‌ها و روابط جاهلی و خویشاوندگرایی می‌شود. عمل به عهد و قرارداد، یک سنت اسلامی است که نقشی اساسی در ایجاد انگیزه برای سرمایه‌گذاری و اشتغال ایفا می‌کند. (جهانیان، ۱۳۸۹: ص ۱۰۰). ۳- امنیت: تأمین امنیت، همواره مهمترین فلسفه وجودی دولت‌ها را تشکیل می‌داده است. امنیت، ابعاد گوناگون نظامی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی دارد. امروزه، امنیت اقتصادی، اهمیت بیشتری پیدا کرده است؛ به‌ویژه، امنیت اقتصادی دولت که با دو شاخص «دسترسی سریع کشور به کالاهای ضروری و راهبردی» و «رشد نسبی اقتصادی کشور» ارزیابی می‌شود (اینگلهارت، ۱۳۷۳، ص ۱۰؛ بوزان، ۱۳۷۸، ص ۲۷۲). ۴- پیشرفت، توسعه و رشد اقتصادی: مراد از پیشرفت، فراوانی کالاها و خدمات در یک جامعه است. از منظر قرآن کریم، توسعه و پیشرفت اقتصادی، امری مطلوب است. مفاهیم و واژه‌های استعمار(هود(۱۱): ۶۱)، جعل سد بین دو قوم یا جوج و مأجوج(کهف(۱۸): ۹۴)، هفت سال زراعت جدی و مداوم و برنامه‌ریزی شده توسط مردم مصر(یوسف(۱۲): ۴۷)، حداکثر آمادگی برای تهیه نیروهای نظامی و ادوات آن، جهت ایجاد رعب در دل دشمنان(انفال(۸): ۶۰)، امر به طلب فضل خداوند و جست‌وجوی روزی در زمین(نحل(۱۶): ۱۴؛ اسراء(۱۷): ۱۲ و ۶۶؛ قصص(۲۸): ۷۳؛ روم(۳۰): ۴۶؛ فاطر(۳۵): ۱۲؛ جائیه(۴۵): ۱۲؛ جمعه(۶۲): ۱۰)، بخشی از بار معنایی توسعه از منظر قرآن را می‌رسانند. اما در این میان، واژه استعمار و عمران بیش از همه به

مفهوم توسعه نزدیکترند. شاید شگفتی آفرین باشد اگر بگوییم یکی از اهداف خلقت انسان از منظر قرآن کریم و فرهنگ مکتوب اسلامی، عمران و آبادی زمین در نظر گرفته شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰، صص ۳۱۰ - ۳۰۹). دولت اسلامی به مثابه تجلی برتر وحدت سیاسی مردم در یک جامعه دینی می‌بایست، تمام تلاش و استعداد جامعه را مصروف بهره‌برداری از طبیعت و آبادکردن زمین و توسعه نعمت‌ها کند (صدر، ۱۳۹۹ق، صص ۲۰-۱۵). ۵-عدالت: به معنای برابری در توزیع امکانات و منابع جامعه است. مراد از برابری، برابری صوری نیست؛ بلکه برابری برابرها و نابرابری نابرابرها در استحقاق است؛ یعنی دولت یا نظام اجتماعی، خیرها و مزایا و منابع را میان شهروندان خود بر حسب تناسب‌های هندسی؛ یعنی بر اساس استحقاق و شایستگی تقسیم می‌کند. این معنا از برابری در حوزه عدالت توزیعی قرار می‌گیرد (متوسلی و شعبانی، ۱۳۸۰: صص ۱۳۸-۱۳۷)

۴-دخالت دولت در اقتصاد از منظر اندیشمندان مسلمان

۴-۱.دیدگاه ابن خلدون

ابوزید عبدالرحمان بن محمد ولی‌الدین حضرامی معروف به ابن‌خلدون در سال ۷۳۲ هجری قمری مصادف با ۲۷ ماه می سال ۱۳۳۲ میلادی در تونس بدنیا آمد. (Hakim, 2009) وی تاریخ‌نگار، جامعه‌شناس، مردم‌شناس و سیاست‌مدار عرب مسلمان بود. همچنین او را پیشگامان تاریخ‌نگاری به شیوه علمی و از پیشگامان علم جامعه‌شناسی می‌دانند. (نصری‌نادر، ۱۳۶۲) وی در زمره برجسته‌ترین دانشمندان دوران آغاز زوال تمدن کشورهای مسلمان به حساب می‌آید که از طرفی نیز مشرف به آغاز تحول و نوزایی در اروپاست. دو زمینه بیرونی فوق به اضافه درک و قوه تحول بسیار قوی و مسافرت‌ها و تجربه‌اندوزی‌های او باعث شده که بخشی از ارزنده‌ترین میراث سنت اسلامی در حوزه‌های تاریخ، جامعه‌شناسی، تحلیل اقتصادی - سیاسی و اصول حکومت در اثر معروف وی یعنی «مقدمه تاریخ» جمع گردد (خاندوزی، ۱۳۸۸). وی در این کتاب، مبانی اصلی رشته‌های گوناگون دانش به ویژه علم تمدن (العمران) را پی ریخت؛ اما به سبب سهم چشم‌گیری که ابن خلدون در علم اقتصاد داشت، باید او را اگر نه «پدر علم اقتصاد»، دست کم یکی از پیشگامان برجسته در تاریخ اندیشه اقتصادی به شمار آورد. عنوان «پدر علم اقتصاد» به آدام اسمیت که آثار بزرگش حدود سیصد و هفتاد سال پس از مرگ ابن خلدون انتشار یافت، داده شده است. (تاون، ۱۳۸۲) کاراتاس نیز معتقد است که او اولین کسی بود که اقتصاد را با شیوه خاص تجزیه و تحلیل نمود. (Karatas, 2009) عبدالرحمان درچنین محیطی پرورش یافت، پدرش از اهل

علم به شمار می‌رفت. او پس از آموختنی‌های مقدماتی، نزد بهترین استادان به تحصیل علوم نقلی و عقلی پرداخت. به طور کلی زندگی او شامل چهار دوره بود: ۱- فراگیری علم، ۲- فعالیت‌های سیاسی (مانند دبیری سلطان سرزمین مغرب)، ۳- گوشه‌گیری، ۴- تدریس و تصدی قضایی (مثل قاضی القضاتی مصر) را در بر می‌گیرد، (خوش‌رو، ۱۳۷۲). دو کتاب مشهور وی به نامهای «العبر» و «مقدمه‌ی ابن‌خلدون» حاصل این زندگی پرفراز و نشیب است، سرانجام وی در ۱۹ مارس سال ۱۴۰۶ میلادی، چشم از دنیا فروبست (Hakim, 2009).

۴-۱-۱. نظریه دولت از دیدگاه ابن‌خلدون

ابن‌خلدون^۱ از معدود صاحب‌نظران اسلامی و درعین حال، مشهورترین آنهاست، که دولت را پدیده‌ای پویا و درحال تکامل می‌داند؛ به بیان ساده‌تر، او همانند فارابی زندگی اجتماعی را ضروری می‌دانست به آن دلیل که تأمین نیازهای مادی، بقای نسل و دفاع در برابر حیوانات درنده، مشروط به همکاری و پذیرش تقسیم کار است. در مرحله‌ی تقسیم کار که انسان به تولید مصنوعات بیش از نیاز اولیه می‌پردازد، تجاوز به حقوق و اموال یکدیگر آغاز و حیات انسانی به صحنه‌ی کشمکش و درگیری مبدل می‌شود. برای جلوگیری از جنگ میان انسان‌ها، دولتی لازم است که به وسیله‌ی قوی‌ترین و داناترین فرد جامعه اداره می‌شود. بدین‌سان پیشرفت زندگی اجتماعی و تحصیل مازاد تولید، نیاز به دولت را پدید می‌آورد. (لمبتون، ۱۳۷۴: صص ۲۶۶-۲۶۱)

به عقیده ابن‌خلدون، شکل‌گیری دولت مشروط به آن است که مجموعه‌ای از افراد در سرزمینی مشخص، دورهم گرد آیند و حکومت تشکیل دهند. چنین دولتی موظف به مبارزه با دشمن، تعیین حدود جغرافیایی و حراست از آن‌ها، دریافت مالیات، منع مردم از دست زدن به اعمال خلاف قانون و وظایفی مانند آن است؛ دولتی که شمشیر (سربازان) و قلم (نویسندگان)، کارگزاران، دستگاه دیوانی از عناصر تشکیل‌دهنده‌ی آن شمرده می‌شوند. در رأس دولت، پادشاه قرار دارد که به کمک شمشیر و زور به قدرت دست یافته است و به واسطه‌ی اعمال زور از سوی فردی دیگر، قدرتش به انتها می‌رسد و دولتی جدید متولد می‌شود. ابن‌خلدون می‌گوید: دولت یک موجود زیست‌مند و در نتیجه، همانند انسان دارای تولد، رشد و مرگ است. در این مدت، دولت پنج مرحله‌ی ۱- استقرار، ۲- خودکامگی، ۳- عظمت، ۴- آرامش و ۵- پریشانی را پشت سر می‌گذارد. در مرحله‌ی اخیر، اسراف، تبذیر، شهوترانی، به‌کارگیری افراد نالایق، به تباهی رفتن سپاه، تندی با بزرگان و

¹. Ibn Khaldoun(1332-1406)

برخی مسائل دیگر بروز می‌کند. به دیگر سخن، دولت در مرحله پریشانی، از انسجام کافی بی‌بهره است. تعارض‌های متعدد آن را احاطه می‌کند و از نیروی کافی، امکانات مالی و همبستگی بهره‌ای ندارد. به همین دلایل، مرگ و انقراض، دولت را در برمی‌گیرد و دولتی دیگر جانشین آن می‌شود (آزاد ارمکی، ۱۳۷۷: ۳۱۵-۳۱۳).

ابنیه‌ی عمومی، یکی از مهم‌ترین نظریه‌های ابن‌خلدون در زمینه نقش دولت در اقتصاد است. ابن‌خلدون اساساً لازمه‌ی تحقق شهر را بنای ساختمان‌های عظیم و عمارات باشکوهی می‌داند که برای عموم ایجاد می‌شود. وی معتقد است که ذخیره پول توسط دولت و احتراز از خرج آن باعث کند شدن چرخ‌های اقتصاد جامعه شده و برآن است که کوتاهی دولت در انجام مخارج، یا صرف آنها در مصارف غلط، سبب رکود اقتصاد می‌گردد. (اخوان، ۱۳۷۸: ۸۰-۷۵) از نظر ابن‌خلدون وظایف اصلی دولت تحقق امنیت و عدالت است. لذا دخالت دولت در امور بازرگانی باعث دلسردی مردم و در نهایت کاهش مالیات پرداختی آنها به دولت خواهد شد. گسترش هزینه‌های تشریفاتی دولت از یک سو فشار بیشتر بر جامعه و از سوی دیگر باعث گسترش تجمل‌گرایی بیشتر دولتمردان می‌شود که این امر موجب فشار جدید برای اخذ مالیات‌های غیرقانونی جدید و در نهایت نابودی دولت می‌شود. (دادگر، ۱۳۸۵: ۱۶۲-۱۶۰) ابن‌خلدون معتقد است که دولت باید نظارت و کنترل کافی بر هر جنبه از عرضه، اعم از کیفیت و کمیت تولید یا ارائه کالا که به نحوی به مصالح مصرف‌کننده بستگی دارد، داشته باشد. همچنین نظارت دقیق بر ثروت‌اندوزی ثروتمندان از راه‌های نامشروع و خلاف، بر عیار سکه‌های رایج در جامعه داشته باشد. وی همچنین معتقد بود که دولت در زمینه مالیات باید مالیات کم‌تری ببندد تا بدین وسیله موجب رشد و رونق فعالیت‌های اقتصادی شود. (نصری نادر، ۱۳۶۳: ۴۵-۴۴)

به نظر می‌رسد که ابن‌خلدون با انجام فعالیت‌های اقتصادی توسط دولت مخالف و آن را برای عموم مردم و حتی خود دولت زیان‌بار می‌داند (اخوان، ۱۳۷۹)، چنانچه وی معتقد است: "...وگاهی هم سران دولت برای سلطان موجبات بازرگانی و کشاورزی فراهم می‌کنند به طمع آنکه اموال خراج را فزونی بخشند، چه می‌بینند بازرگانان سودها و بهره‌های بسیار برمی‌گیرند با آن‌که سرمایه‌های ایشان اندک است. درصوتی که اشتباه بزرگی است و از راه‌های گوناگون بر رعایا ضرر می‌رساند" (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲: ص ۵۴). در جایی دیگر می‌گوید: "ستمگری دیگری که... اجتماع و دولت را به یقین به سراشیب سقوط و تباهی نزدیک می‌سازد تسلط یا فتن بر اموال مردم از راه خریدن (محصولات و کالاهای ایشان) به ارزان‌ترین بهاست و آنگاه عرضه کردن همان کالاها به

گران‌ترین قیمت‌ها به طور غصب و اکراه در خرید و فروش به آنان، چه بسا که آنها را مکلف می‌سازند تا بهای کالاها را مزبور به طور مستقیم در موعد معینی بپردازند و آنگاه برای جبران این خسارت به آنچه آزمندانه در نوسان‌های نرخ بازار احداث می‌کند دست می‌یازند تا کالاهایی را که با کراهت و (به اجبار) خریده‌اند، به پست‌ترین بها بفروشند و بدین‌سان، خسارت میان دو معامله به سرمایه ایشان بازمی‌گردد... و هیچ راه‌گریزی نمی‌بیند جز اینکه دست از داد و ستد و پیشه‌وری بردارند و در نتیجه بازارها کاسد، و کسب معاش برای رعایا دشوار می‌شود و خراج‌ستانی سلطان نیز نقصان می‌پذیرد یا به کلی از بین می‌رود" (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲: ص ۵۵۸).

بدین ترتیب ابن‌خلدون درصدد تشریح چگونگی اضرار فعالیت‌های دولتی بر بخش خصوصی و عموم مردم بر می‌آید. به نظر وی، مداخله سلطان (یا دولت) در جریان مبادله اقتصادی، روند مبادله اقتصادی را در سطح عمران مختل کرده و به تباهی می‌کشاند و در نتیجه‌ی اختلال و تباهی عمران، دولت نیز دچار اختلال و تباهی می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴: صص ۲۸۱-۲۸۰). اگر دقت و باریک‌بینی ابن‌خلدون در تحلیل مسائل اجتماعی و اقتصادی مورد توجه قرار گیرد از بسیاری از عوارض ناشی از فعالیت‌های مستقیم اقتصادی دولت و یا برخی منتسبین دولت در جوامع جلوگیری می‌شود. (فتحی و همکاران، ۱۳۸۷: ص ۹۲)

وضعیتی که ابن‌خلدون برای بازار قبل از فعالیت‌های اقتصادی دولت ترسیم می‌کند شباهت بسیار زیادی به بازار رقابتی مطرح در اقتصاد خرد دارد. هرچند آنچه ابن‌خلدون مطرح می‌کند منطبق بر رقابت کامل نیست. به عبارتی منطبق بر ویژگی‌های تولید همگن، قیمت‌پذیری، منابع آزاد، دخول و خروج آزادانه بنگاه‌های اقتصادی و اطلاعات کافی برای تمام عاملین اقتصادی نیست. (فرگوسن، ۱۳۸۶: ص ۱۳۳) نیست لیکن وی به روشنی، وجود رقابت در بازار در شرایط عدم حضور دولت اشاره می‌کند (اخوان، ۱۳۷۸: ص ۵۸) "رعایا از لحاظ ثروت و مکتد در یک سطح هستند یا اندک با هم اختلاف دارند و مزاحمت و رقابت آنان با یکدیگر منتهی یا نزدیک به سود ثروت‌های ایشان می‌شود" (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲: ص ۵۴۱).

ابن‌خلدون معتقد است اگر دولت در جریان مبادله اقتصادی دخالت کند، این روند دچار اختلال می‌گردد و در نتیجه‌ی این اختلال هم مردم و هم دولت زیان می‌بیند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ص ۲۸۱) او می‌گوید: "همچنین این امر (یعنی مداخله سلطان در جریان مبادله اقتصادی) مایه تباهی عمران و اجتماع می‌شود و در نتیجه تباهی و نقصان اجتماع، وضع دولت مختل و متزلزل می‌گردد، چه هنگامی که رعایا از تولید ثروت و بهره‌برداری از اموال خویش بوسیله کشاورزی و

بازرگانی کناره‌گیری کنند، ثروت آنان نقصان می‌پذیرد و به سبب مخارج، به کلی، دچار پریشانی و سیه روزگاری می‌شوند" (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲: ص ۵۴۳). از سخنان وی، این نتیجه حاصل می‌شود که رقابت آزاد میان عاملان اقتصادی در جامعه، مایه فزونی ثروت و بهبود زندگانی است، اما این رقابت در میان رعایایی امکان‌پذیر است که از نظر ثروت و توانایی‌ها در یک سطح قرار داشته باشند، ولی آنجا که سلطان (یا دولت) بخواهد با رعایا به رقابت بپردازد، کساد بازار و رکود اقتصادی را در پی خواهد داشت (طباطبایی، ۱۳۷۴: ص ۲۸۱).

"گاهی سلطان کالاها و وسایل بازرگانی را در معرض فروش می‌بیند، بسیاری از آنها را غاصبانه از چنگ مردم می‌رباید یا به کم‌ترین بها می‌خرد یا در برابر خود هیچ‌گونه رقیب و حریفی نمی‌یابد و از این‌رو، با مبلغ ناچیزی آنها را از فروشنده می‌خرد" (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲: ص ۵۴۱). ابن‌خلدون مخالف دخالت مستقیم دولت در مبادلات اقتصادی است اما نظر او درباره نقش تنظیم‌کننده و سامان‌بخش سلطان (یا دولت) نیز دارای اهمیت بسیاری است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ص ۲۸۲): "اگر سلطان مستمری اندک بپردازد، سبب کمبود خراج می‌شود و سبب آن، این است که دولت و سلطان به منزله‌ی بزرگ‌ترین بازار برای جهان است و ماده اجتماع و آبادانی از آن، به دست می‌آید" (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲: ص ۵۵۱).

چون دولت از طریق خراج‌ستانی، محل گردآمدن ثروت‌های تولید شده در جامعه است و اگر دولت، آن ثروت‌ها را ببندد یا «در مصرف‌های حقیقی» به کار نگیرد، پولی که باید در دست حاشیه‌نشینان و اطرافیان و وابستگان قرار گیرد، کاهش پیدا می‌کند و چون این گروه مخارج بیشتری دارند و قسمت اعظم اهالی شهر را تشکیل می‌دهند، از رونق بازارها کاسته می‌شود و سودهای بازرگانی به سبب کمی پول در گردش، به نقصان میل می‌کند. در این صورت نیز در نتیجه کاهش رونق اقتصادی، از درآمدهای دولت کاسته خواهد شد (طباطبایی، ۱۳۷۴: ص ۲۸۲): "زیرا انواع خراج‌ها و مالیات‌های ارضی از آبادانی و داد و ستد و رواج بازار و کوشش مردم در راه به دست آوردن سودها و ربح‌ها (درآمدهای ناخالص) حاصل می‌شود" (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲: ص ۵۵۱).

تحلیل ابن‌خلدون از مکانیسم جریان ثروت‌های تولید شده در جامعه با تکیه بر این اندیشه بنیادین پیش می‌رود که دولت: "بزرگ‌ترین بازار و مادر و اساس و مایه همه‌ی بازارها در دخل و خرج است و اگر این بازار اساسی کساد شود، به طریق اولی بازارهای دیگر به همان سرنوشت و بلکه بدتر از آن گرفتار می‌شوند و نیز می‌دانیم که ثروت میان رعیت و سلطان دست به دست

مبادله می‌شود، از مردم به سلطان می‌رسد و از سلطان به مردم باز می‌گردد و اگر سلطان آنرا نزد خود نگه دارد، رعیت فاقد آن می‌شود" (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲: ص ۵۵۱). وضعیتی که ابن‌خلدون از وضعیت بازار پس از دخالت دولت توصیف می‌کند مشابه وضعیت حاکم بر بازار انحصاری است. ابن‌خلدون دولت را به عنوان یک انحصارگر تلقی می‌کند که به خاطر امکانات مالی فراوان، بقیه حریفان بخش خصوصی را از میدان به در کرده و خود سررشته فعالیت‌های اقتصادی را در دست می‌گیرد: "... هرگاه سلطان هم با آن همه ثروت بیکران که از همه آنها توانگرتر است در این گونه رقابت‌ها شرکت جوید آن وقت کار بجایی می‌کشد که هیچ یک از رعایا نتواند کم‌ترین نیازمندی-های خود را بدست آورد و این امر موجب افسردگی و سیاه روزگاری مردم می‌شود..." (ابن-خلدون، ۱۳۶۲: ص ۵۴۱). همان‌طور که ذکر شد اگر فعالیت‌های اقتصادی بخش خصوصی توسط بخش دولتی سلب گردد موجبات ورشکستگی واحدهای کوچک اقتصادی فراهم می‌شود (اخوان، ۱۳۷۹: ص ۵۹)

مطالب مذکور نشان می‌دهد که ابن‌خلدون مخالف انحصار و انحصارطلبی دولت در فعالیت‌های اقتصادی است و این کار را مانع پیشرفت و توسعه اساسی جوامع می‌داند. ابن‌خلدون معتقد است بخش دولتی نیز درنهایت، ازچنین وضعیت منتفع نمی‌گردد، زیرا به علت کاهش درآمدهای بخش خصوصی و ورشکستگی آنها، درآمدهای مالیاتی به شدت کاهش می‌یابد، به طوری که سود حاصل از فعالیت‌های اقتصادی در مقایسه با کاهش مالیات‌های دریافتی را ناچیزی دانند (ابن-خلدون، ۱۳۶۲: صص ۵۶۰-۵۵۲):

"پس هرگاه کشاورزان دست از کشاورزی بردارند و بازرگانان به ورشکستگی گرفتار شوند و پیشه خود را ترک گویند، آن وقت کلیه درآمد دولت که از خراج به دست می‌آید از میان می‌رود یا نقصان فاحشی بدان راه می‌یابد و هرگاه سلطان آنچه را که برای او از خراج به دست می‌آید با این سودهای اندک مقایسه کند، سودهای مزبور را نسبت به خراج، اندک‌تر از اندک خواهد یافت. آنگاه که خرج‌ستانی از حد اعتدال خارج شد، اشتیاق به آبادانی از میان مردم رخت بر می‌بندد و روند بهبود وضع معیشتی دستخوش رکود می‌شود و بدین سان، درآمدهای دولت نیز رو به کاهش می‌گذارد، اما به علت کاهش فعالیت، این خراج‌ستانی جدید نیز کارساز واقع نمی‌شود و در این صورت کار به جایی می‌رسد که «سرانجام، آبادانی و اجتماع در سراسیبه سقوط فرو می‌افتد، زیرا امید مردم به تولید ثروت و آبادانی قطع می‌گردد». ابن‌خلدون در ادامه سخن خود تأکید می‌کند که فرجام ناسازگار چنین وضعیتی عاید دولت می‌شود، سود و زیان اجتماع در نهایت، سود و زیان

دولت است و افزایش باجستانی تا جایی پیش می‌رود که «دولت مضمحل می‌شود» (ابن خلدون، ۱۳۶۲: صص ۵۴۰-۵۳۸).

طبق نظر ابن خلدون، درآمدهای مالیاتی نظام حاکم، به علت شکوفایی کسب و کار افزایش می‌یابد که این شکوفایی در نتیجه مالیات‌های کم، امکان‌پذیر است، نه مالیات‌های سنگین؛ بنابراین، او نخستین کسی در تاریخ بود که سنگ بنای یک تئوری برای نرخ بهینه مالیات‌بندی را بر زمین گذاشت. نظریه‌ای که حتی بر اندیشه اقتصاددانان عرضه‌گرای جدید نظیر آرتور لافر نیز تأثیرگذار بوده است (تاوان، ۱۳۸۲: صص ۱۴۵-۱۴۲).

ابن خلدون با هرگونه تلاش دولت برای مصادره اموال خصوصی یا دخالت در اموال شخصی افراد به شدت مخالف بود. دخالت‌های خودسرانه دولت‌ها در مالکیت خصوصی انسان، به از بین رفتن انگیزه‌ها منتهی می‌شود که این امر می‌تواند سرانجام به تضعیف خود دولت بینجامد. باجگیری برای خود دولت هم ذاتاً شکست‌آور است؛ زیرا باجگیری، نوعی ستمگری است و ستمگری جامعه را به تباهی می‌کشاند. گر چه ابن خلدون دولت‌ها را ناکارآمد می‌داند و معتقد است آنها در کارهای خود حساب و کتابی نمی‌شناسند و در سیاست‌های خود حساب منفعت و هزینه را نگه نمی‌دارند، باز به اعتقاد او، از طریق خریدهای بزرگ خود، نقش مهمی را در اقتصاد کشور ایفا می‌کنند. مخارج و هزینه‌های دولت با افزایش دادن درآمدها که در نتیجه اثر ضریب افزایش، باز هم افزایش می‌یابد، به اقتصاد تحرک می‌بخشد. با این حال، اگر سلطان مقدار درآمدی را که از طریق مالیات‌ها به دست می‌آورد، احتکار کند، فعالیت اقتصادی دچار رکود می‌شود و فعالیت‌های اقتصادی حکومت از طریق اثر ضریب افزایش بر روی رشد و گسترش اقتصاد تأثیر معکوس می‌گذارند (طباطبایی، ۱۳۷۴: صص ۲۸۵-۲۸۲).

۴-۲. دیدگاه شهید صدر

اگر اندیشمندی بتواند میان طبع بشر و دولت رابطه‌ی صحیحی برقرار کند، به تحقیق، مهم‌ترین کوشش را از دیدگاه نظریه‌پردازی انجام داده است. بی‌شک، در میان اندیشمندان مسلمان، سید محمد باقر صدر؛ از جمله کسانی بود که به خوبی به این امر پرداخت و توانست بین انسان اجتماعی و دولت، رابطه‌ی منطقی و جذابی مبتنی بر قرآن و سنت تصویر نماید. سید محمد باقر صدر رحمه‌الله دو وظیفه اساسی برای حکومت اسلامی در امور اقتصادی قائل است:

اول: تطبیق عناصر ثابت اقتصادی، و تعیین عناصر متغیر هماهنگ با شاخص های کلی؛
دوم: اجرای وظیفه اول مطابق با شرایط و ظرفیت نظام اقتصادی.

این دو وظیفه اساسی و گسترده، مسئولیت های تفصیلی و مشخصی را برای حکومت به وجود می آورد که برخی از آنها عبارتند از: ۱- تأمین اجتماعی که متکفل حداقل رفاه نسبی برای همه افراد جامعه است؛ ۲- توازن اجتماعی در زندگی با نزدیک کردن بین سطوح زندگی، و توازن اجتماعی در درآمد با منع از احتکار و انحصار و تمرکز ثروت؛ ۳- بهره برداری از تمامی امکانات و منابع موجود به نفع بخش عمومی از طریق وضع سیاست کلان رشد و توسعه اقتصادی؛ ۴- دخالت مسئولان در بازارهای کالا، خدمات، سرمایه و... به منظور حفظ قیمت مبادله ای حقیقی، از طریق مبارزه با انحصار در تمام میادین اقتصادی. (جهانیان، ۱۳۸۰: ۱۵۴-۱۴۷)

برای تبیین هر یک از مسئولیت های چهارگانه حکومت اسلامی، به ویژه تأمین اجتماعی و توازن اجتماعی، مقدمه ای لازم است. از دیدگاه شهید صدر، مردم در یک جامعه به سه دسته تقسیم می شوند: یک گروه آنهایی هستند که می توانند کار کنند و با برخورداری از نیروهای فکری و عملی خود، زندگی شان را در سطح بالا اداره کنند. گروه دوم کسانی هستند که با کار خود فقط می توانند ضروریات زندگی و نیازهای اساسی خود را برآورند. گروه سوم آنهایی می باشند که به خاطر ضعف بدنی یا مریضی روانی یا عوامل دیگری که انسان را از فعالیت باز می دارد، نمی توانند کار کنند (صدر، ۱۴۱۱ق: صص ۳۳۶-۳۳۵). بر اساس معیارهای توزیع در اسلام، گروه اول بر کار خود تکیه می کنند، زیرا کار پایه مالکیت و وسیله اصلی توزیع است. در مقابل، گروه سوم زندگی خودشان را از راه توزیع بر حسب نیاز تأمین می کنند، زیرا نمی توانند کار کنند. بنابراین، افراد این گروه به میزانی از توزیع بهره مند می گردند که همگی زندگانی آنان بر اساس نیازهایی که دارند تضمین شود، و این تضمین مطابق اصول همکاری و تعاون عمومی و تضامن اجتماعی در جامعه اسلامی می باشد. اما گروه دوم که کار می کنند ولی حاصل کارشان تنها رسیدن به حداقل سطح زندگی است، درآمدشان می بایست بر دو معیار کار و نیاز متکی باشد، بدین ترتیب که کار زندگی ضروری آنها را تأمین می کند و نیاز - مطابق اصول همکاری و تضامن - درآمدشان را افزایش و آنها را به درجه رفاه عمومی می رساند. از آن جا که هدف نهایی نظام اقتصادی اسلام بی نیاز ساختن افراد و ایجاد رفاه عمومی است، ایفای مسئولیت های چهارگانه یاد شده کم ترین کاری است که ولی امر یا دولت اسلامی باید در تحقق آنها بکوشد. (همان: ص ۶۷۰)

دولت اسلامی مکلف به تأمین کامل وسایل زندگی مردم است و این وظیفه را به طور معمول طی دو مرحله انجام می‌دهد: در مرحله اول، دولت برای فرد وسایل کار و امکان مشارکت با کرامت را در فعالیت‌های اقتصادی فراهم می‌کند تا بتواند بر اساس کار و کوشش، زندگی خویش را اداره کند. مرحله دوم هنگامی تحقق می‌یابد که فرد جزء گروه سوم باشد یا اگر جزء گروه دوم است، دولت به واسطه وجود شرایط خاص، نتواند اشتغال کامل را فراهم آورد، در این صورت تأمین اجتماعی که متکفل حداقل رفاه نسبی برای همه افراد جامعه به ویژه گروه‌های دوم و سوم است، مطرح می‌شود. تأمین اجتماعی از دیدگاه شهید صدر بر دو پایه استوار می‌باشد: ۱ - اصل کفالت عمومی ۲ - حق جامعه در درآمدهای عمومی دولت. ۵۷ مسئولیت کفالت عمومی، بیش از تأمین نیازهای حیاتی و ضروری افراد را اقتضا نمی‌کند ولی پایه‌ی دوم تأمین اجتماعی که حق افراد جامعه در درآمدهای عمومی دولت است، تحقق همه‌ی نیازهای ضروری و عرفی را تا حد کفایت ایجاب می‌کند. دولت اسلامی موظف است در هر دو مورد، در حدود امکاناتش، اقدام لازم را برای تأمین اجتماعی انجام دهد. (همان: صص ۶۶۶-۶۶۰) افراد جامعه تفاوت‌های طبیعی و اختیاری با یکدیگر دارند و اگر فرض کنیم قاعده‌ی کار به عنوان مبنای مالکیت تنها معیار برای کسب درآمد باشد و سازمان اجتماعی - اقتصادی هم ظالمانه و استثماری نباشد، بعد از مدتی بر اثر تفاوت‌های فکری، روحی و جسمی، در میزان دارایی و ثروت‌ها اختلاف پدید خواهد آمد. شهید صدر بر این عقیده است که اسلام به تفاوت هوشی و جسمی افراد صحنه می‌گذارد ولی با توجه به عادلانه بودن کل نظام اجتماعی و با حفظ آزادی اقتصادی و مالکیت خصوصی در چهارچوب ارزش‌ها و مقررات اسلامی، توازن اجتماعی را از دو طریق سلبی و ایجابی به انجام می‌رساند: ۱- طریق سلبی: با منع از احتکار و انحصار و تمرکز ثروت، عدم توازن در درآمد را کاهش می‌دهد. ۲- طریق ایجابی: با نزدیک کردن بین سطوح زندگی گروه‌های سه گانه جامعه، توازن اجتماعی در زندگی را موجب می‌شود.

ایشان توازن اجتماعی را هم‌سنگی و تعادل افراد جامعه در سطح زندگی و نه در سطح درآمد می‌داند. دولت اسلامی وظیفه دارد توازن اجتماعی به معنای هم‌سنگی سطح زندگی افراد جامعه را همواره به عنوان هدفی مهم و اساسی از طرق مختلف قانونی تحقق بخشد (همان: ص ۶۶۹): ۱- وضع مالیات‌هایی مانند خمس و زکات که به طور ثابت و مستمر اخذ شده و برای توازن عمومی به مصرف می‌رسد؛ یعنی این نوع مالیات‌ها، از طرفی برای رفع نیازمندی‌های اقشار ضعیف جامعه و از سوی دیگر به منظور تحدید و کنترل ثروت ثروتمندان وضع شده است. ۲- از آنجا وضع

مالیات‌های ثابت برای رسیدن به توازن مورد نظر کافی نیست، دولت وظیفه دارد با سرمایه‌گذاری در بخش عمومی، به این هدف کمک کند، یعنی از یک طرف با بهره‌برداری صحیح از اموال دولتی و عمومی، سرمایه‌های لازم را برای ایجاد اشتغال و درآمد گروه‌های دوم و سوم جامعه فراهم کند و از سوی دیگر، با ایجاد بخش عمومی، درآمد بخش خصوصی را کنترل نماید و غیرمستقیم، در تعدیل ثروت افراد مؤثر واقع شود؛ به عبارت دیگر، تلاش کند که بخش خصوصی نتواند بدون کنترل از این منبع بهره گرفته و به درآمدهای خصوصی خود بیفزاید. ۳- ماهیت قانون‌گذاری اسلامی که حیات اقتصادی را در بخش‌های مختلف تنظیم می‌کند، دولت را در اجرای هدف‌های توازن یاری می‌کند. بعضی از این قوانین عبارت‌اند از: الف). تحریم بهره، ب). قانون ارث؛ ج) منع از احتکار و انحصار و تمرکز ثروت: دولت اسلامی با تحریم احتکار و منع از انحصار، به ویژه لغو بهره‌برداری از ثروت‌های خام و طبیعی به شیوه سرمایه‌داری انحصاری، جلو تمرکز ثروت ناشی از آن‌ها را گرفته و از این راه نیز در راه توازن اجتماعی قدم بر می‌دارد. د). وضع مقررات: اختیارات دولت در وضع مقرراتی در چارچوب منطقه آزاد قانون‌گذاری (منطقه‌الفراغ) و با رعایت مصالح جامعه، تأثیر بسیاری در حمایت از توازن اجتماعی دارد. دولت علاوه بر موارد فوق، می‌تواند با وضع مالیات‌های جدید، از ثروت ثروتمندان بکاهد؛ با وضع نرخ برای برخی کالاها از سود بی‌حد و حصر آن‌ها کم کند؛ با تعیین شرایطی برای کارفرما، از قبیل، حداقل دستمزد برای کارگران، تعیین حداکثر ساعات کار، و ... حقوق مزدبگیران را حفظ و سطح مناسبی از زندگی را برای آنان فراهم کند؛ با وضع مقرراتی، جلو مالکیت‌های بزرگ اراضی و مالکیت‌های بزرگ صنعتی و سودهای کلان ناشی از بازرگانی را بگیرد. رعایت مصالح جامعه در تمام موارد فوق، قاعده و اصلی اساسی است. (همان: ص ۶۷۹ ه). تحریم اسراف: دولت اسلامی بایستی ساز و کارهای لازم را برای اجرای حکم قطعی حرمت اسراف و زیاده‌روی در مصرف عموم مردم و عناصر دولتی فراهم کند؛ زیرا با این کار از یک طرف از مصارف زاید طبقه مرفه خصوصی و دولتی جلوگیری شده، و از سوی دیگر، مازاد بر مصرف مرفهین بر اساس اصل انفاق و لزوم مساوات و همدلی با فقرا به آنان داده می‌شود و سطح زندگی گروه‌های دوم و سوم جامعه ترقی کرده و به این گونه توازن اجتماعی از این طریق نیز به دست می‌آید. (همان: ص ۶۶۹)

شهید صدر وظایف دولت اسلامی را در قبال زندگی اقتصادی عموم مردم و بهره‌مندی همه آحاد ملت از ثمرات رشد اقتصادی، سه مطلب عمده می‌داند؛ به عبارت دیگر، مداخله دولت در امور تولید اقتصادی به طور عمده در سه چیز است (همان: صص ۶۵۵-۶۵۴) اول: تضمین و

تعیین حداقل و حداکثر تولید کالاهای ضروری، چون مکانیسم بازار به تنهایی پاسخگو نیست. دوم: تعیین اهداف کلی سیاست رشد اقتصادی تا رشد اقتصادی همراه با عدالت اقتصادی و معنویت حرکت کند. بنابراین، دولت اسلامی بر اساس این اهداف کلی، برای دوره‌های پنج تا هفت ساله برنامه‌ریزی می‌کند (همان: ص ۶۲۸). سوم: کنترل و نظارت بر بخش اول اقتصاد کشور (یعنی تولید مواد اولیه طبیعی، کشاورزی و معادن) و از این طریق بر بخش دوم و سوم اقتصاد یعنی صنعت و خدمات.

از نظر شهید صدر یکی از پایه‌های اساسی هر نظام اقتصادی مبادله است که از نظر اهمیت، کم‌تر از تولید و توزیع نیست، ولی از نظر تاریخی پس از آن دو قرار دارد. احتکار و انحصار در بازار، نقش اصیل مبادله را برهم زده و تضاد بین عرضه و تقاضا را تعمیق می‌بخشد. انگیزه‌ی سرمایه‌داران بزرگ از تولید و فروش، سرازیر کردن پول در گردش جامعه به ویژه سکه‌های طلا و نقره به انبار گنج‌های خویش است. آن‌ها پول در گردش (طلا و نقره) را به تدریج مکیده و مبادله را از وظیفه خویش که واسطه بین تولید و مصرف است، باز می‌دارند (همان: صص ۳۵۱-۳۴۵). شهید صدر، بر این اعتقاد است که دولت اسلامی بایستی با همه‌ی این مشکلاتی که از پول سرچشمه می‌گیرد و وضع طبیعی بازارها و جریان مبادله را نامتعادل می‌گرداند و وظیفه‌ی واسطه‌ای بین تولید و مصرف فرایند مبادله را مخدوش می‌کند، مبارزه کند. این مبارزه از سه طریق زیر که به طور خلاصه ذکر می‌شود امکان‌پذیر است: ۱- غیرمجاز بودن رکود در مبادلات: از آن جا که یکی از علل رکود مبادلات، خارج کردن وسیله مبادله از جریان بازار و ذخیره کردن آن است، اسلام از طریق وضع مالیات بر طلا و نقره (پول رایج زمان‌های گذشته) با آن مبارزه کرده است و امروزه، پول اعتباری - اسکناس - اگرچه از این جهت مشکل فوق را ندارد، و مالیاتی بر آن وضع نمی‌شود، اما روح و حکمت این حکم مالیاتی که همان جریان متعادل مبادلات است، وجود دارد، یعنی می‌توان ادعا کرد که سیاست اقتصادی دولت اسلامی باید به گونه‌ای تنظیم شود که جریان مبادلات به رکود و کساد تبدیل نشود. ۲- تحریم ربا و تحریم نقش زایش خودبه‌خودی پول: از آن جا که بانکداری ربوی و بازارهای پول و سرمایه در نظام سرمایه‌داری وضعیت طبیعی این بازارها را بر هم می‌زنند، دولت اسلامی بایستی بانکداری و بازار مالی را بر اساس حرمت ربا و عقود اسلامی‌ای که کارکرد مشارکتی و غیر ربوی دارند، تنظیم کند. ۳- کنترل همه جانبه دولت بر جریان مبادله و نظارت بر بازارها برای از بین بردن زمینه انحصار و احتکار و

تسلط نامشروع فردی بر بازارها؛ البته نظارت و کنترل دولت در این زمینه بایستی به نحوی باشد که به هیچ وجه منجر به ضرر و تزلزل حیات اقتصادی نشود.

۴-۳. دیدگاه شهید بهشتی

از نظر اسلام، انسان تا چه اندازه از آزادی، به ویژه در انتخاب‌ها و فعالیت‌های اقتصادی، برخوردار است؟ حدود مداخله‌ی دولت در اقتصاد تا چه اندازه است؟ این‌ها سؤالاتی است که در این بخش به پاسخ‌گویی به آن‌ها بر مبنای دیدگاه شهید بهشتی می‌پردازیم.

بهشتی در خصوص نگاه اسلام به حدود آزادی‌های فردی می‌گوید: «اسلام از نظر جهان‌بینی و ایدئولوژی، از نظر نظام عقیده و رفتاری، بر آزادی انسان تأکید دارد» (حسینی بهشتی و دیگران؛ ۱۳۹۰: ص ۱۸). وی می‌افزاید: «اصل در زندگی این انسان این است که آزاد بماند، و این آزادی او محدود نگردد، مگر محدودیت‌هایی که اگر رعایت نشود، به آزادی واقعی خود او، یا به آزادی دیگران لطمه زند» (همان: صص ۲۱-۲۰).

شهید بهشتی در خصوص حدود مداخله‌ی دولت در اقتصاد و موضع اسلام در این زمینه می‌نویسد: «دولت‌های سالم و صالح می‌توانند خیلی بهتر از سرمایه‌داران خصوصی در راه صنایع بزرگ یا طرح‌های آبیاری و کشاورزی وسیع، سرمایه‌گذاری کنند و چون دولت صالح نماینده و کارگزار ملت است این سرمایه‌گذاری‌ها خواه ناخواه در راه مصالح و منافع ملت‌ها خواهد افتاد» (حسینی بهشتی؛ ۱۳۸۷: صص ۱۹-۱۸).

بهشتی برای ارائه‌ی شواهد تجربی از امکان‌پذیری چنین راه‌کاری می‌افزاید: «ملی کردن صنایع بزرگ در کشورهای سرمایه‌داری، اقدام به سدسازی و راه‌سازی و ایجاد خط‌آهن و خطوط کشتی‌رانی از جانب دولت‌ها، ترقیات شگفت‌انگیز علمی و فنی و اقتصادی کشورهای سوسیالیستی، نشان می‌دهد که راه سرمایه‌گذاری‌های بزرگ منحصر به کار سرمایه‌داران بزرگ رباخوار نیست» در عین حال، وی بلافاصله اضافه می‌کند: «بر فرض که بگوییم دولت‌ها، بازرگانان و کارفرمایان خوبی نیستند و اداره امور اقتصادی و حتی فرهنگی و بهداشتی و عمرانی بهتر است به‌دست افراد و در معرض رقابت‌های آزاد باشد، و دولت‌ها باید از مباشرت مستقیم در این‌گونه فعالیت‌ها خودداری کنند و راه را برای به کار افتادن استعداد‌های سرشار افراد کاملاً باز بگذارند؛ آنها وظیفه دارند فعالیت‌های خصوصی را در راه‌های صحیح و بر وفق منافع و مصالح توده‌های وسیع ملت، ارشاد و هدایت کنند. در این صورت وظیفه دولت‌هاست که از بودجه عمومی،

بانک‌هایی مخصوص دادن این نوع کمک‌های اقتصادی تأسیس کنند تا وام‌های بزرگ یا کوچک بدون بهره به افراد یا مؤسسات خصوصی بدهند و به این وسیله نبض اقتصاد مملکت را بهتر در دست گیرند. این وضع خود به خود به تسلط حکومت بر اقتصاد مملکت کمک شایان می‌کند، و فرصتی بسیار حساس و مناسب برای دولت به وجود می‌آورد تا در دادن وام، مصالح امت را بر منافع خصوصی گیرندگان وام مقدم بدارد و سرمایه ملت به دست افراد، در راه مصالح خود ملت به کار افتد، نه در راه ثروت‌اندوزی شخصی و کنزطلبی و گنجینه‌سازی. دولت‌ها می‌توانند از منافی که از این وام‌ها به دست گیرندگان وام می‌رسد، مالیات‌های سنگین به نفع ملت بگیرند و در راه رفاه آنان صرف کنند و این باز راهی برای پیش‌گیری از به وجود آمدن مترفین عیاش و تجمل پرست و هرزه‌خو و شکاف‌های عمیق طبقاتی در داخل یک امت است” (همان: صص ۲۰-۱۹).

شهید بهشتی در مورد دیدگاه اسلام پیرامون حدود آزادی اقتصادی می‌نویسد: “آیا در جامعه‌ای که اقتصاد به اصطلاح آزاد دارد، معنی آزادی اقتصادی این است که هر کاسب کاری هر چه می‌خواهد بگیرد یا به این معنی است که حکومت آن جامعه، حق نرخ‌گذاری عادلانه را دارد و بعد هم خریدار می‌تواند فروشنده را ناچار کند، جنس را با نرخ تعیین شده به او بفروشد؟ این، یک سؤال است” (همان: ص ۳۶). وی در تشریح نگرش اسلام به موضوع مداخله‌ی دولت در امر قیمت‌گذاری، ادامه می‌دهد: “عده‌ای احتیاط فقهی می‌کنند و می‌گویند چون نرخ‌گذاری دلیل فقهی اساسی ندارد، بنابراین انسان مومن مقدس محتاط، باید فروشنده را راضی کند ولو این‌که ده برابر نرخ اعلام شده هم باشد. ولی ما چنین جامعه‌ای را نمی‌توانیم اسلامی بدانیم. این جامعه، جامعه‌ای است که میدان به ظلم می‌دهد. جامعه اسلامی که نباید تا این حد میدان به ظلم بدهد من قبول دارم که بهترین راه این است که کاسب‌کارها را مردمی با انصاف تربیت کنیم تا بدون این‌که احتیاج به نرخ‌گذاری باشد، اصلاً خودشان قرار بگذارند و بگویند که برکت سود سه درصد و پنج درصد از سود یک به یک بهتر است، ولی اگر (چنین) نکردند چه کنیم؟ ... آیا در جامعه اسلامی، نظام زندگی به انصاف دلخواه اشخاص واگذار شده است؟ این را قطعاً می‌دانیم که چنین نیست، چون جامعه‌ی اسلامی جامعه‌ای است دارای قانون و حکومت و جامعه‌ای که دارای قانون و حکومت است، یعنی همه چیز را به انصاف اشخاص واگذار نکرده است. فقط سؤال این است که آیا نرخ‌گذاری هم جزء حقوق حکومت هست یا نه؟! این هم سؤالی است در فقه ما. آن چیزی که برای بنده قطعی است، این است که (خود) این مطلب که نرخ‌گذاری دلیل روشنی ندارد و بنابراین

فتوای به نرخ گذاری دادن خلاف احتیاط است، را من خلاف احتیاط فقهی می دانم. این را قطعاً می دانم که خلاف احتیاط است” (همان: صص ۳۶-۳۷).

بهشتی در توجیه نظر خود، می گوید: “برای این که چنین فقهی سر از یک جای بدی در می آورد زیرا جامعه را سوق می دهد به این که نه تنها دیگر به سراغ فقه و فقیه نیاید، بلکه حتی به سراغ، «خدای فقه فرست» هم نیاید. قطعاً باید این را فتوای مطابق احتیاط تلقی نکرد. بنابراین، این که گرایش احتیاطی عده ای از فقهای ما - حتی در عصر حاضر - سبب می شود در مورد نرخ گذاری خیلی مته بر خشخاش بگذارند، از دید من این گرایش، گرایش احتیاطی فقهی، تلقی نمی شود. اگر واقعاً دلایل، در حد متعارف در مورد نرخ گذاری، تمام و کمال شد، در این صورت ما به حکومت صحیح، حکومتی که نرخ گذاری اش روی حساب و مصلحت عموم باشد، باید اجازه بدهیم نرخ گذاری کند و امکان این را بدهیم که دقیق هم اجرا کند البته «اگر» دلایل ما در فقه در این مطلب تمام باشد” (همان: صص ۳۷-۳۸).

او می گوید: “اتفاقاً در بررسی های فقهی اخیر، خوشبختانه این مسائل کم و بیش مورد توجه قرار گرفته و این مطالب که سابقاً در رساله ها نمی آمد، کم کم به رساله ها هم راه پیدا کرده و بسیار جای خوشوقتی است. توجه شما را به همین نکته جلب کنم که بحمدالله فقه عمومی ما هم مختصری تکان خورده و این طلیعه ای برای تکان خوردن های اساسی بعدی است. از «تحریر الوسیله» دو مسأله ششم و هفتم را می خوانیم: [ششم:] «تعیین نرخ جایز نیست و نمی شود صاحبان کالاها را از فروش با منافع زیاد منع کرد».... هفتم: امام علیه السلام - تنها امام والی مسلمین و زمامدار به حق مسلمانان - می تواند آنچه به صلاح مسلمانان باشد، آنچه در نظام اجتماعی مطلوب مؤثر باشد، آنچه «مصلحت جامعه» باشد، انجام دهد اتفاقاً معین هم می کند: از قبیل «تعیین نرخ» همان تعیین نرخ را که در السادس [ششم] گفتیم نمی شود هر کس هر چه دارد، به هر قیمتی که خواست می فروشد، در السابع [هفتم] راجع به همین نرخ می گوید، ولی، امام و والی مسلمین می تواند تعیین نرخ کند به شرطی که آن را به صلاح جامعه و مؤثر در نظام اجتماعی بداند” (همان: صص ۲۱۷-۲۱۵).

وی در بیان لزوم گسترش مداخله ی دولت در قیمت گذاری از تولید به توزیع و مبنای قیمت گذاری عنوان می کند: “در یک نظام اقتصادی سالم، همانگونه که بر روی تولید، نرخ گذاری عادلانه می شود، بر روی توزیع هم نرخ گذاری عادلانه می شود، چه فرقی می کند؟ قیمت گذاری عادلانه این است که ببینید این (کشاورز) چقدر کار کرده است پس در قیمت گذاری

عادلانه ما نمی‌توانیم به میزان پروتئین، چربی، کالری موجود و... نگاه کنیم، بلکه باید به میزان کار انجام شده توجه کرد... به این ترتیب در جامعه‌ای که بخواهیم فقط به کار ارزش بگذاریم و جز برای کار سودی قائل نباشیم، خرید و فروش، و از راه خرید و فروش زندگی کردن [با تعیین سود توزیع کننده بر اساس ارزش کار]، معنی عادلانه منطقی معقولی خواهد داشت" (همان: صص ۴۹-۵۱).

بهشتی در ادامه می‌افزاید: "پس مسأله از بین بردن نابسامانی‌های اقتصادی، به لغو کردن خرید و فروش وابسته نیست، (بلکه) به داشتن حساب و کتاب صحیح برای تشخیص ارزش‌ها و قیمت‌گذاری و نرخ‌گذاری عادلانه مربوط است و در آنجاست که باید مسأله حل شود، آنجا باید دید آیا در یک جامعه اسلامی هر کسی حق دارد کار یا کالایش را به هر قیمت که می‌خواهد بفروشد یا بخرد، یا حکومت اسلامی هر جا ببیند این عرضه و تقاضای آزاد در حال بر هم زدن توازن اقتصادی جامعه است و منشأ فساد می‌شود، آنوقت حق دارد جلوی او را بگیرد و بگوید می‌خواهم دخالت کنم و نرخ تعیین کنم" (همان: ص ۵۳).

وی در تشریح ضرورت نظارت دولت بر تسهیم منافع ناشی از مضاربه نیز معتقد است: "اصل تشریح قانون مضاربه، هیچ مستلزم تصویب سرمایه‌داری فاسد نیست. در اینجا هم مثل خرید و فروش و مثل اجاره اگر این قرارداد موجب بر هم زدن توازن اقتصادی بشود، باز باید با نظارت حکومت صحیح بر نرخ‌گذاری و هدایت کار، مشکل را حل کرد. یعنی اینکه چه سهمی از سود مربوط به «سرمایه»، چه سهمی مربوط به «تولید» - به اصطلاح - و چه سهمی مربوط به «توزیع» باید باشد... اینجا هم اگر اصل مطلب بخواهد محفوظ باشد، و آفت‌ها و آسیب‌هایش به جامعه نرسد، و جامعه از این مسیر آسیب نبیند، مشکل را در نظارت عادلانه صحیح حکومت اسلامی مقتدر باید حل کنیم" (همان: ص ۵۹).

بهشتی در تبیین نقش دولت در مواجهه با فساد ناشی از گسترش بی‌رویه‌ی آزادی‌های اقتصادی می‌گوید: "تمام فسادها در هر اجتماعی که باشد، در درجه‌ی اول به علت نداشتن یک نظامی مقتدر و عادل - که نام آن را حکومت صالح می‌گذاریم - در جهت معیارهای عالی اسلام - از نظر اسلام - و (معیارهای عالی) انسانی، از نظر انسان‌ها است. مشکل را باید آنجا حل کرد" (همان: صص ۶۶-۶۷). و ادامه می‌دهد: "اگر ما عرضه و تقاضای آزاد را ملاک تعیین قیمت‌ها و نرخ‌ها گذاشتیم، همین هرج و مرج‌ها و انحراف‌ها هست. اگر ما نرخ‌گذاری هدایت شده و اقتصاد هدایت شده در چارچوب مصلحت نه یک قشر، بلکه عموم را محور قرار دادیم، مسأله حل است.

وگرنه آن گروه سودبر، جلوی عرضه زیاد را هم می‌گیرد، جنس را احتکار می‌کند. یعنی حتی اگر عرضه زیاد هست، می‌آید و کالا را می‌خرد تا نرخ‌ها را به شکل مصنوعی بالا ببرد. پس بالاخره بر می‌گردد به یک نوع کنترل حکومت " (همان: ۶۸).

شهید بهشتی در نقد نظام سرمایه‌داری و ادعای اتکای آن بر نظم طبیعی و اینکه چنین نظمی به استثمار و انقلاب استثمارشدگان می‌انجامد، می‌گوید: "چون بحث ما در جامعه‌ای است که می‌گوید می‌خواهم با معیارهای طبیعی زندگی کنم: «عرضه» طبیعی، «تقاضا» طبیعی، «رضایت» به دنبال آن طبیعی، «خشم» به دنبال آن هم طبیعی، «انقلاب» به دنبال آن هم طبیعی، این طرف تندروری، تندروری در عکس‌العمل هم طبیعی! همه‌اش طبیعی است. اما آیا جامعه اسلامی، جامعه انسان طبیعی است یا جامعه انسان مدنیت یافته، انسان شکل گرفته، انسان هدایت شده، نظام هدایت شده، نظام همراه با قدرت و حکومت، نظام همراه با نقش تعیین‌کننده، حکومت آگاه عادل؟ در چنین جامعه‌ای، نظام صحیح هدایت جامعه - یعنی حکومت - می‌آید در آن رضایت خام «انحرافی» [به قیمت تحمیل شده از سوی عرضه‌کننده]، با استفاده از مناسب‌ترین شیوه‌ها، دخالت می‌کند، حال این شیوه چه باشد، خود بحثی است مستقل، و نمی‌شود گفت که فرمولی معین دارد. اما به هر حال نظام اداره‌کننده و هدایت‌کننده، در این فرمول طبیعی نارسا دخالت می‌کند و آن را به یک رضایت با حد و مرز تبدیل می‌کند و چنانکه گفته شد یکی از فرمول‌هایش تعیین نرخ عادلانه با ضرایب‌های مناسب است" (همان: ۷۸-۷۷).

وی در تشریح نحوه‌ی تعیین این ضرایب عنوان می‌کند: "در جامعه‌ای که دارای نظام صحیح حکومتی است، ضرایب‌های مناسب با زمان و مکان - با توجه به تمام واکنش‌ها و آثار این تقسیم - برای هر یک معین می‌شود و به هر کدام سهمی داده می‌شود که بالمآل متناسب با سامان زندگی اقتصادی اجتماعی باشد، و در این سامان به همه واکنش‌های روحی، قلبی، معنوی، مادی و نیازها توجه می‌شود و این هم قانون یکنواخت ندارد. بلکه باید حکومت، متناسب با شرایط زمان و مکان این قانون را عرضه کند و چون قانون الهی هم نیست، خیلی راحت قابل نسخ است" (همان: ۸۹).

بهشتی در نقد آزادی اقتصادی مورد ادعای نظام سرمایه‌داری و واگذاری کامل هماهنگی به بازار می‌گوید: "اما از نظر اقتصادی گفتید با قانون عرضه و تقاضا، قیمت‌ها خود به خود رو به تعادل می‌رود. حالا چهار روز گران است، چهار روز دیگر ارزان می‌شود. بالاخره در دوران زندگی می‌شود گفت معدل قیمت‌ها معدل عادلانه‌ای است. ولی ایجاد کارت‌ها و تراست‌های بزرگ، ایجاد مؤسسات تولیدی و توزیعی بین‌المللی به هم پیوسته، که حتی هتل دارای آن بین‌المللی است و

مسافر را راحت از اینجا به فلان هتل آنجا می‌فرستد به طوری که اگر یک مسافری بخواهد دور دنیا را هم بگردد همه جا در هتل‌های اینهاست. با ایجاد تراست و کارتل‌ها، دیگر مسأله اینکه با عرضه و تقاضا، قیمت‌ها خود به خود رو به اعتدال بروند، یک حرف روی کاغذ، سر زبان، و دل خوش کنک، شد! کارتل و تراست اولاً جلوی تولید اضافه را در دنیا می‌گرفت و اگر هم یک وقت کار از دستش خارج می‌شد و تولید بالا می‌رفت مگر می‌گذاشت قیمت پایین بیاید؟ حاضر بود یک سوم و یا یک چهارم محصولاتش را به دریا بریزد ولی قیمت پایین نیاید. کدام عرضه و تقاضای آزاد؟! این هم راجع به آزادی اقتصادی!" (همان: ۱۵۹).

وی، آنگاه، به واکنش‌های سوسیالیستی به بی‌عدالتی‌های موجود در نظم سرمایه‌داری مدعی آزادی اقتصادی پرداخته و می‌گوید: "گفتند [بیاید این انسان‌های رنجبر محروم را ندا در بدهیم و بگوییم: «ای رنجبران جهان، با هم متحد شوید!» متحد بشویم که چه بشود؟ متحد شوید که علیه آن اقلیت استثمارگر، مبارزه‌ای آشتی‌ناپذیر را آغاز کنیم برای آنکه جامعه‌ی بشری را به سوی جامعه‌ای بی‌طبقه و یکسان، و نظام اقتصادی را به سوی نظامی که هر کس آن قدر که بتواند کار بکند و هر قدر احتیاج دارد، مصرف نماید، پیش ببریم. تا دیگر تبعیضی نابجا در کار نباشد. یک آرزوی طلایی نو در برابر آن آرزوی طلایی کهنه شده!! و در راه رسیدن به این منظور، به طور موقت - حالا اگر این موقت ده قرن هم طول بکشد، بالاخره موقت است!! - باید به نظام انقلابی دیکتاتوری [پرولتاریا] هم تن در داد، چون موقت است! پس آزادیهای شخصی و هر نوع آزادی دیگر را فعلاً فدا کنیم تا جامعه بشری به سوی این هدف برود" (همان: صص ۱۶۱-۱۶۰).

شهید بهشتی در مورد ریشه‌یابی روابط ظالمانه‌ی اقتصادی می‌گویند: "ظلم، ستم، استثمار صاحبان درآمدهای کم، و پیدایش درآمدهای کلان، علل و عواملی دارد که آن‌ها را در دو عامل اساسی می‌توان خلاصه کرد: الف. ظالمانه بودن نرخ‌ها (نرخ دستمزد، نرخ کالا، نرخ کرایه و اجاره، نرخ تقسیم بازده میان طرفین مساقات، مضاربه، مزارعه و مانند اینها)؛ ب. مجبور شدن صاحبان نیروی کار به اینکه نیروی کار خود را به صاحبان سرمایه و ابزار کار بفروشند" وی در ادامه راه‌کار اساسی مواجهه با این پدیده را آن می‌داند که "جامعه (و دولت) متعهد باشد که به هر کس که توان و آمادگی کار تولیدی یا خدماتی دارد، سرمایه و ابزار کار بدهد تا به صورت فردی، گروهی (شرکت سهامی یا تعاونی) و نظایر آن به کار اندازد. علاوه بر این دولت باید در موارد لازم در تعیین نرخ‌ها دخالت کند" (حسینی بهشتی؛ ۱۳۶۲: ص ۷۸).

بهشتی در تشریح این راه کار و ارتباط آن با گسترش آزادی های اقتصادی می گوید: "در نظام اقتصادی ما، باید به عوامل مهم زیر توجه کرد: الف. آزادی کارکننده باید تا آنجا که ممکن است تأمین شود تا آنجا که نوع کار، محل کار، ساعات کار، کیفیت کار و نظایر آن اجباری و تحمیلی نباشد و واقعاً از روی انتخاب با محاسبه و آزادانه صورت گیرد. ب. انگیزه ی انسان ها در تولید بیشتر روزافزون گردد، و خودانگیزختگی تولیدی در جامعه روز به روز شدیدتر و قوی تر شود. ج. در اختیار قرار دادن امکانات کار اقتصادی به افراد یکی از راه های تضمین دو اصل قبل به شمار می رود. [علاوه بر اینها] جامعه و دولت و افراد نسبت به مصرف کنندگانی که توانایی تولید ندارند، یا توانایی خود را برای تولید از دست داده اند، و یا مصارف لازم مورد نیاز خود را نمی توانند به اندازه ی کافی تولید کنند، متعهد است، و این امر تکمیل کننده ی اصول ذکر شده است تا نظام اقتصادی ما هرچه بیشتر همراه با آزادی و فراوانی، و هرچه دورتر از تبعیض ها و فاصله ی درآمدها باشد" (همان: صص ۷۹-۷۸).

وی در همان جا در بیان تمایز نظام اقتصادی اسلامی با نظام های سرمایه داری و سوسیالیستی چنین عنوان می کند: "از ترکیب این عوامل به صورتی دقیق، و با برنامه های اجرایی تجربه شده، می توان یک نظام اقتصادی نو پدید آورد که نه اقتصاد سرمایه داری است (که عملاً دست بهره کشان را باز می گذارد و استثمارشدگان را به دام استثمارگران می افکند) و نه اقتصاد سوسیالیستی همه دولتی (که عملاً بسیاری از آزادی ها را گرفته یا خنثی و بی اثر می کند، و دولت را به صورت کارفرمای بزرگ با قدرت درمی آورد)" (همان: ص ۸۰).

۴-۴. دیدگاه شهید مطهری

یکی از ویژگی های شهید مطهری این بود که به مسائل اجتماعی حساسیت خاص داشته، هرگاه با پدیده های مواجه می شد که ذهن متفکران زمان خود را به خود مشغول کرده بود، با تلاش و پیگیری خاص خود، به تحقیق درباره آن می پرداخت. در بحث اقتصاد، وی چند کتاب مستقل نگاشته و در سایر تألیفات خود نیز به مناسبت بدان پرداخته است. شهید مطهری اهداف نظام اقتصادی را تربیت و هدایت مردم، برقراری امنیت، استقلال اقتصادی، اقتدار اقتصادی، رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی توسط دولت می داند.

یکی از مشخصه های هر نظام اقتصادی، نقش و اندازه دولت و سهم بخش خصوصی در آن نظام است. دو نظر افراطی در این باره عبارتند از نظریه سرمایه داری (لیبرال) که بر اساس مبانی این

نظام به ویژه اصیل دانستن فرد، اعتقاد به حداقل دخالت دولت داشته و بیشترین نقش را برای بخش خصوصی قائل است. در مقابل، نظریه مارکسیستی معتقد به برنامه‌ریزی متمرکز بوده و کم-ترین نقش را برای بخش خصوصی جایز می‌شمرد. سایر نظریات در حد فاصل بین این دو حد افراطی هستند. شهید مطهری ضمن این که اصل دخالت دولت در اقتصاد و تدبیر امور را به وسیله دولت می‌پذیرد و حتی تمرکز در تصمیم‌گیری را در جهت تکامل جامعه می‌داند، در عین حال، اصل را بر آزادی فعالیت‌های اقتصادی گذاشته، دخالت دولت را در اقتصاد به ویژه در مواردی که به سلب آزادی بخش خصوصی یا محدودیت آن می‌انجامد، مخالف اصل و منحصر به ضرورت می‌داند. وی درباره مسأله اول یعنی ضرورت برنامه‌ریزی در جامعه می‌فرماید: ... دنیای امروز، دنیای طرح و نقشه و برنامه‌ریزی است.

در این که جامعه‌ها به سوی تمرکز می‌روند و باید هم بروند، تردیدی نیست، و این آزادی‌ها چه در امور اقتصادی و چه غیر آن به صورت هرج و مرج نمی‌تواند ادامه داشته باشد؛ لذا می‌بینیم روز به روز وزارتخانه‌های جدید به وجود می‌آید تا همه شؤون جامعه را تحت ضابطه و نظر در بیاورند (مطهری، ۱۳۶۳: ص ۲۶۶). شهید مطهری معتقد بود که اصل اولیه در اسلام، آزادی فعالیت‌های اقتصادی است، اما در مواردی بر اساس مصالح اجتماع محدودیت‌هایی به وسیله دولت اسلامی اعمال می‌شود چنین می‌نویسد: حکومت اسلامی حق دارد در یک سلسله معاملاتی که فی حد ذاته و از نظر فردی مجاز است، روی مصالحی که تشخیص می‌دهد، جلو آزادی اولی را که خود شارع داده است بگیرد؛ پس مسأله تثبیت نرخ‌ها (مثلاً) خودش به حسب طبع اول مؤید این آزادی است، نه این که معنایش این است که پس چنین آزادی‌ای وجود ندارد. این آزادی به طبع اولی وجود دارد؛ ولی حکومت اسلامی باید. این آزادی را در شرایط معین محدود کند. منتها این محدودیت در شرایط زمانی و مکانی مختلف فرق می‌کند. یک وقت نباید محدود باشد، یک وقت باید محدود باشد. یک وقت حاکم باید خیلی تضییق کند، یک وقت باید اندکی تسهیل قائل باشد؛ از این جهت در اختیار حاکم قرار داده اند. ... خلاصه این که آن چه مسلم است، اسلام نمی‌خواهد مردم راز راه اجبار اقتصادی به کار وادار کند (مطهری، ۱۳۷۲، صص ۱۱۴-۱۱۳)

شهید مطهری بحث اختیارات دولت را نیز مطرح می‌کند. به رغم توجه خاصی که در نظام اسلامی به بخش خصوصی شده و همان‌طور که بیان شد، اصل در فعالیت‌های اقتصادی افراد، آزاد بودن و عدم دخالت دولت در فعالیت آن‌ها است؛ با وجود این به منظور هدایت و کنترل افراد و

نیز تحقق اهداف نظام، دولتی مقتدر و دارای اختیارات گسترده تشریح شده است؛ البته این به معنای بزرگی اندازه و دولت و تصدی فعالیت‌ها به وسیله او نیست.

شهید مطهری درباره قلمرو اختیارات دولت اسلامی می نویسد: یکی از عواملی که کار انطباق اسلام با مقتضیات زمان و به عبارت بهتر با نیازمندی‌های زمان را آسان می‌کند، اختیارات بسیار وسیعی است که خود اسلام به حاکم شرعی داده. دلیلش خود کارهای پیغمبر است. دین آمده که پسندها را بر اساس نیازها (با دستورهای خود) تطبیق دهد؛ ولی خودش هم باید با نیازهای واقعی و فطری هماهنگ باشد (مطهری، ۱۳۷۰: ص ۶۴).

در اسلام یک سلسله اختیارات به پیغمبر داده شده. وحی به پیغمبر اختیار داده نه این که در آن جا بالخصوص وحی نازل می‌شود. در مسائل اداره جامعه اسلامی غالباً چنین است. پیغمبر طبق اختیارات خودش عمل می‌کند، و لهذا مجتهد باید تشخیص بدهد کدام کار پیغمبر به وحی بوده و کدام کار پیغمبر به موجب اختیار او که چون به موجب اختیار خود پیغمبر بوده، تابع زمان خود پیغمبر است. زمان که عوض شد، ممکن است این جور نباشد (همان، ۱۳۷۰: صص ۹۱-۹۰).

دولت می‌تواند در اوضاع گوناگون و با در نظر گرفتن مصالح عموم مسلمانان، قوانینی را جعل، و برای رسیدن به اهداف مورد نظر خود سیاست‌گذاری کند. اگر مصلحت جامعه اسلامی اقتضا می‌کند که از یک مالک به طور کلی سلب مالکیت شود، (حاکم شرعی) تشخیص داد که این مالکیت که به این شکل در آمد، غده سرطانی است، به خاطر مصلحت بزرگ تر می‌تواند چنین کاری را بکند. این کبرای کلی. خیال نکنید که در این کبرای کلی کسی شک دارد. هیچ فقیهی در این کبرای کلی شک ندارد که به خاطر مصلحت بزرگ‌تر اسلام باید از مصلحت کوچک تر دست برداشت و به خاطر مفسده بزرگ‌تری که اسلام دچارش می‌شود، باید مفسده‌های کوچک‌تر را متحمل شد (همان: ص ۷۶). در جای دیگر می‌فرماید: حکومت اسلامی حق دارد در یک سلسله معاملاتی که فی‌حد ذاته و از نظر فردی مجاز است، روی مصالحی که تشخیص می‌دهد، جلو آزادی اولی را که خود شارع داده است بگیرد (مطهری، ۱۳۷۲: ص ۱۱۳).

بدون تردید، اداره کشور به درآمد نیاز دارد و گرچه دولت اسلامی منابع مالی فراوان چون انفال دارد و همچنین برای تأمین برخی از هزینه‌های دولت از جانب خود شرع، درآمدهایی چون خمس و زکات پیش بینی شده است. در عین حال اگر این درآمدها برای تأمین هزینه‌های دولت کافی نباشد می‌تواند از مردم مالیات جمع‌آوری کند. شهید مطهری در این باره می‌فرماید: وضع مالیات از اختیارات حاکم شرعی است. او در هر زمانی می‌تواند برای هر چیزی اتومبیل،

غیراتومبیل، هر چه باشد بر طبق مصلحتی که ایجاب می کند، مالیات وضع کند. این ربطی به زکات ندارد؛ بنابراین، این دو را نباید با همدیگر مقایسه کرد که زکات، مالیات اسلام است و در غیر این موارد هم زکاتی نیست (مطهری، ۱۳۷۲ الف، ص ۶۴).

شهید مطهری به بهره‌برداری از زمین‌های عمومی نیز اشاره می‌کند. وی زمین‌ها را به سه دسته تقسیم، و خصوصیات و احکامی را برای هر کدام ذکر کرده، و می‌فرماید: سه قسم زمین داریم: زمین‌هایی که مالک شخصی دارد، و نه عموم و نه ولی امر، حقی و نظری در آن‌ها ندارند. دیگر زمین‌هایی که به عموم مسلمین تعلق می‌گیرد و ولی امر متصدی خراج و مقاسمه و احیاناً تنظیم و اگذاری آن زمین‌ها است. این زمین‌ها نظیر اماکن عمومی از مسجد و غیره می‌باشند که هرکس تقدم پیدا کرد به او تعلق می‌گیرد. سوم، زمین‌هایی که نه به افراد تعلق دارد و نه به عموم مسلمین؛ بلکه به ولی امر تعلق دارد. قهراً ولی امر در این گونه زمین‌ها اختیار بیش‌تری دارد. این گونه زمین‌ها یا موات است که با اجازه ولی امر باید احیا شود، و یا محیاه است، از قبیل قطیع ملوک و زمینی که لارب لها. این‌ها نیز با نظر ولی امر باید تقسیم شود (مطهری، ۱۳۶۸: صص ۱۵۴-۱۵۲).

یکی دیگر از منابع مالی دولت انفال است که بخشی از زمین‌هایی که از آن‌ها نام بردیم نیز جزو انفال شمرده می‌شود. شهید مطهری پس از بیان موارد انفال و بیان اختیارات حکومت اسلامی درباره انفال در اعتراض به موضع برخی از فقیهان مبنی بر تحلیل انفال در زمان غیبت برای مردم می‌فرماید: این جا بار دیگر اهمیت مسأله حکومت و ولایت از یک طرف و کوتاهی نظر فقهای شیعه از طرف دیگر ظاهر می‌شود. چگونه ممکن است غیبت امام سبب شود این فلسفه بزرگ معطل بماند و اراضی انفال حکم اموال شخصی و منقول را پیدا کند؟ آیا از اخبار احیاء موات که می‌فرماید: «من احیی ارضا مواتا فهی له» می‌توان فهمید که اراضی موات که جزء انفال است، لااقل در زمان غیبت، ملک احیاکننده می‌شود؟ به نظر ما نه؛ زیرا اولاً این اخبار از رسول اکرم است و ممکن نیست ناظر به خصوص زمان غیبت باشد، و ثانیاً مفاد «هی له» بیش از اختصاص و اولویت را نمی‌فهماند؛ خصوصاً که در بعضی اخبار احیای موات وارد شده که احیاکننده باید خراج بپردازد. خراج پرداختن با مالکیت شخصی جور در نمی‌آید، و ثالثاً بعید نیست که تصرفات خرید و مالکانه احیاکنندگان اراضی موات یا کسانی که از زمین‌های محیاه به آن‌ها رسیده است یعنی از قطیع ملوک یا اراضی صلح به آن‌ها رسیده، تصرفات مالکانه آن‌ها به اجازه امام باشد نه این که ملک طلق آن‌ها است (همان: صص ۱۵۸-۱۵۶).

۴-۵. دیدگاه امام خمینی (ره)

هدف دولت اسلامی از دیدگاه حضرت امام همان هدف نهایی ادیان آسمانی یعنی «توسعه معرفه الله» است و قرار است انسان با همه ابعاد مادی و معنوی اش ساخته شود، بنابراین، ماهیت دولت اسلامی با دولت‌های دیگر اعم از استبدادی، لیبرال و سوسیالیست که هدفشان حداکثر کردن رفاه مسئولین و کارمندان عالی رتبه دولت یا حداکثر کردن رفاه مادی جامعه است، تفاوت اساسی دارد.

حضرت امام در موارد متعددی هدف پیامبران را تشکیل مدینه فاضله با توحید کلمه دانسته در مقدمات لازم برای تحقق آن می‌فرماید: این مقصد بزرگ که مصلح اجتماعی و فردی است، انجام نگیرد مگر در سایه وحدت نفوس و اتحاد همم و اُلفت و اُخوت و صداقت قلبی و صفای باطنی و ظاهری و افراد جامعه به طوری شوند که نوع بنی آدم تشکیل شخص واحد دهند، و جمعیت به منزله یک شخص باشد، و افراد به منزله اعضا و اجزای آن باشد، و تمام کوشش‌ها و سعی‌ها، حول یک مقصد بزرگ الهی و یک مهم عظیم عقلی که صلاح جمعیت و فرد است، چرخزند. و اگر چنین مودت و اُخوتی در بین یک نوع یا یک طایفه پیدا شد، غلبه کنند بر تمام طوایف و مللی که بر این طریقه نباشند. (امام خمینی، صحیفه نور: ج ۸، ص ۳۷)

از نظر ایشان معیار دخالت دولت در امور کشور، مصالح مردم، کشور و اسلام است که تشخیص نهایی این مصالح بعد از مشورت های کارشناسی بر عهده ولی فقیه است. از نظر امام، دولت به مفهوم عام آن که در رأس آن فقیه عالم و مدبری قرار داد، بایستی برای رسیدن به توسعه ای پایدار، عادلانه، حکیمانه و انسانی وظایف زیر را بر عهده گیرد: تأسیس بنیادهای قانونی نظیر قانون اساسی به منظور ایجاد آرامش و امنیت و وحدت ملی؛ برنامه‌ریزی برای توسعه بر اساس اصول و شاخص‌های ثابت اسلامی و تعیین عناصر متغیر با اصول ثابت؛ سرمایه-گذاری در امور زیربنایی، فرهنگی و اجتماعی به منظور بهره‌برداری بهینه از طبیعت با حفظ محیط زیست؛ توسعه مشارکت مردم در همه امور؛ دخالت مسئولانه حکومت در بازار؛ تأمین اجتماعی؛ و تعادل اجتماعی.

تأسیس بنیادهای قانونی یکی از وظایف مهم دولت از منظر امام خمینی (ره) است. قانون صحیح و عادلانه و امنیت و وحدت ملی در هر جامعه‌ای همچون زمینی مستعد و آبی گوارا و هوایی مساعد است که برای رویش و بالندگی نهال انسان ضروری است. قدر این نعمت‌های مجهول و کالاهای عمومی فقط زمانی دانسته می‌شود که کمیاب شوند یا از دست روند تعالی

معنوی انسان‌ها، تنظیم مشارکت مردمی، حفظ استقلال همه جانبه، عدالت اجتماعی و رشد اقتصادی و تشویق سرمایه‌گذاری کارا در بلندمدت که از اهداف دولت اسلامی است، بدون وجود پایه‌های نظم اجتماعی از قبیل قانون اساسی، حقوق مالکیت، امنیت و وحدت ملی نمی‌تواند به سرانجام برسد.

ایشان درباره مالکیت ابزار تولید نیز فرمودند: اسلام مالکیت را به طور مالکیت مشروع تثبیت کرده، اجازه داده و کسانی که دارای کارخانه ای هستند، آن‌ها اگر چنانچه به غیر مشروع نباشد، این‌ها باید باشند سر جای شان. (امام خمینی، صحیفه نور: ج ۱۹: ص ۶) امام خمینی (ره) برنامه‌ریزی برای توسعه مطلوب بر اساس اصول و شاخص‌های ثابت اسلامی را نیز یکی دیگر از وظایف مهم دولت برمی‌شمارد. حضرت امام در این مسئله برنامه از مهمات یک کشور است. اگر چنانچه بدون برنامه، یک کشوری بخواهد اداره بشود، نمی‌شود اداره بشود، باید برنامه باشد. (امام خمینی، صحیفه نور: ج ۱: ص ۶۸) اما برنامه‌ریزی در یک دولت اسلامی بایستی مطابق با ارزش‌های اسلامی باشد، لذا متخصصین در امر برنامه‌ریزی در امور اسلامی را توصیه می‌کردند: اگر برنامه‌ریزی را بدون نظارت روحانیون (آشنایان با اهداف و احکام اسلامی) بکنند، این موجب این می‌شود که برنامه را که ریختید ببرد مجلس، مجلس رد کند. آن‌ها قبول کردند، ببرد در کمیسیون که تخصص در این امر دارند، آن‌ها رد کنند. از این جا بگذرد ببرد در شورای نگهبان، آن جا رد کنند. این اسباب این می‌شود که کارها معطل بماند ... اگر برنامه برخلاف اسلام واقع بشود، جز این که شما زحمت‌تان هدر رفته است، کاری نکرده‌اید.... (امام خمینی، صحیفه نور: ج ۱۷: ص ۹۶)

سرمایه‌گذاری در امور زیربنایی، فرهنگی و اجتماعی به منظور رشد پایدار را یکی دیگر از وظایف دولت برمی‌شمارد. زمینه‌سازی برای گسترش فرهنگ عمومی، آموزش و تعلیم و تربیت و پرورش کیفی، تکامل دانش فنی، سرمایه‌گذاری در کالاهای سرمایه‌ای و زیربنایی و... به عنوان عناصر رشد اقتصادی، از مسئولیت‌های مهم دولت است؛ زیرا مردم و بخش خصوصی و در اصطلاح اقتصادی انواع بازارها به زیربناهای فیزیکی، اجتماعی، فکری، آموزشی، و تشکیلاتی، و ارزش‌های وحدت بخش و تعالی بخش برای کاهش هزینه‌های اجتماعی خود نیاز دارند. ضمن این که بعضی از سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی مانند تحقیقات در علوم پیشرفته ممکن است تا پنجاه سال بعد هم بازدهی اقتصادی نداشته باشد و طبیعی است چون در این گونه امور بخش خصوصی اقدام نمی‌کند، دخالت دولت ضروری است. حضرت امام در تاریخ ۱۳۶۷/۷/۱۱

به مجریان امور کشور برای سازندگی و توسعه، این سیاست مهم را ابلاغ کرداند: «مهم ترین عامل در کسب خودکفایی و بازسازی، توسعه مراکز علمی و تحقیقات نیروهای متعهد و متخصصی است که شهامت مبارزه با جهل را دارند و از لاک نگرش انحصاری علم به غرب و شرق به در آمده و نشان دادند که می توانند کشور را روی پای خود نگه دارند.» (امام خمینی، صحیفه نور: ج ۱۷: ص ۹۶)

از دیگر وظایف دولت، سرمایه گذاری در جهت خروج از فرهنگ غربی و نفوذ و جایگزین شدن فرهنگ اسلامی است. آسیب های فرهنگی ناشی از نفوذ استعمار از قبیل خودباختگی و نومیدی، سلب معنویات از جامعه، رواج گرایش به فساد و فحشا و اعتیاد، کم ارزش کردن وظیفه مادری و تربیت فرزند، ایجاد قشر روشنفکر غرب زده و شرق زده و ایجاد بدبینی بین روحانی و دانشگاهی ... از دیدگاه حضرت امام به حدی گسترده است که خروج از این آسیب های گوناگون و نفوذ فرهنگ اسلامی و انقلاب فرهنگی در تمامی زمینه ها در سطح کشور آن چنان محتاج تلاش و کوشش است که برای تحقق آن سالیان دراز باید زحمت کشید و با نفوذ عمیق ریشه دار غرب مبارزه کرد. نکته مهم دیگر، سرمایه گذاری دولت به معنای عام آن که شامل مردم و حکومت می شود، در مسائل خاص از قبیل نماز، نماز جماعت، نماز جمعه، حج، دعاها و گروهی است که علاوه بر آثار خاص عبادی - سیاسی، اثر اقتصادی نیز دارد؛ زیرا تربیت معنوی تأثیر خاص خود را در کاهش گناهان و جرم ها و در نتیجه کاهش هزینه های اجتماعی خواهد داشت، ضمن این که نهادینه شدن تقوا و معنویت موجب کاهش اضرار به دیگران و طبیعت خواهد شد و از این جهت نیز هزینه های اجتماعی کاهش خواهد یافت. سرمایه گذاری در امور زیربنایی از قبیل ساختن بنادر، راه ها و ... به ویژه در نقاط محروم و روستایی، از دیگر وظایف دولت اسلامی از دیدگاه حضرت امام است.

توسعه مشارکت مردم نیز یکی از مواردی است که بایستی دولت به آن توجه کند. یکی از آسیب های مهم کشورهای استبداد زده، دولت سالاری و حضور استقلال افراد، رشد و شکوفایی اقتصاد کشور و امکان خدمت بیش تر به محرومین را در گرو مشارکت و بسیج مردم می دانست، دولت سالاری را به عنوان تجربه شکست خورده و بیماری مهلک تعبیر می کردند: دولت چنانچه کراراً تذکر داده ام بی شرکت ملت و توسعه بخش های خصوصی جوشیده از طبقات محروم مردم و همکاری با طبقات مختلف مردم با شکست مواجه خواهد شد. کشاندن امور به

سوی مالکیت دولت و کنارگذاشتن ملت بیماری مهلکی است که باید از آن احتراز شود(امام- خمینی، صحیفه نور: ج ۲۱: ص ۳۸).

دخالت مسئولانه حکومت در بازار نیز مورد توجه امام است. به رغم اصل بودن مردم و آزادی آنها و به رغم وظیفه دولت اسلامی در توسعه مشارکت مردم، گاهی نظام عرضه و تقاضا و موجب ضرر به مردم محروم و شکست اسلام و کشور و دولت در اداره امور می‌گردد. از این رو یکی از وظایف دولت اسلامی، هدایت، نظارت و گاهی دخالت در بازار به منظور حفظ سطح قیمت‌ها درحد طبیعی است. معیارهایی که حضرت امام در این باره ارائه می‌دهند «رعایت انصاف» (امام خمینی، صحیفه نور: ج ۲۱: ص ۳۸) و «اسلامی شدن» (امام خمینی، صحیفه نور: ج ۵: ص ۲۳۸) است و این کار را خود بازار باید بر عهده بگیرد (امام خمینی، صحیفه نور: ج ۷: ص ۸۰) ولی در عین حال اگر اصلاح نشد، وظیفه دولت برخورد از راه‌های مختلف اقتصادی و قضایی است. حضرت امام می‌فرماید: گران فروشی امروز خیانت است به یک مملکت اسلامی، این خیانت را نکنند این ها، یک قدری با مردم ملایمت کنند، برادران خودتان هستند... با این ها باید همراهی کنند، گران فروشی نکنند، نگذارند یک وقتی ما روی تکلیف های الهی باهاتان عمل بکنیم، خودشان جلوگیری کنند از مسائل (امام خمینی، صحیفه نور: ج ۵: ص ۴۳) نهایتاً، قانونمندی و آزادی مسئولانه در صادرات و واردات و به طور کلی تجارت بر اساس قانون و با نظارت دولت در نوع و قیمت، (امام خمینی، صحیفه نور: ج ۶: ص ۱۷۹) دیدگاه حضرت امام در روابط بین دولت و بازار می‌باشد. ایشان در این باره می‌فرماید: کارهایی که از بازار نمی‌آید و معلوم است که نمی‌تواند بازار آن را انجام دهد آن کارها را دولت انجام بدهد. کارهایی که از بازار می‌آید جلوش را نگیرید، یعنی مشروع هم نیست. آزادی مردم نباید سلب شود. دولت باید نظارت بکند... خوب کشاورزی، که نمی‌تواند دولت کشاورزی بکند، کشاورزی را دولت باید تأیید بکند تا کشاورزها کشاورزی کنند. تجارت هم همین طور است، صنعت هم همین طور است. صنایعی که مردم ازشان نمی‌آید البته باید دولت بکند. کارهایی را که مردم نمی‌توانند انجام بدهند دولت باید انجام بدهد. کارهایی که هم دولت می‌تواند انجام دهد و هم مردم می‌توانند انجام بدهند، مردم را آزاد بگذارید که آنها بکنند، خودتان هم بکنید، جلوی مردم را نگیرید. فقط یک نظارتی بکنید که مبدا انحراف پیدا بشود، مبدا یک کالایی بیاورند که مخالف با اسلام است، مخالف با صلاح جمهوری اسلامی است (امام خمینی، صحیفه نور: ج ۲۱: ص ۳۸).

تامین نیازهای اساسی مردم یکی از اجزای عدالت اجتماعی در اقتصاد اسلامی است که برنامه-ریزی، نظارت، هدایت، و دخالت دولت برای تأمین این نیازها می‌تواند در رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت مؤثر باشد. طبق قانون اساسی، مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش، امکان کار، تعمیم بیمه، (امام خمینی، صحیفه نور: ج ۶: ص ۹۹) و امکانات لازم برای تشکیل خانواده برای همه، نیازهای اساسی هستند. دولت به معنای عام، وظیفه دارد از دو طریق مردم و حکومت نیازهای اساسی افراد جامعه را تأمین کند. تعادل اجتماعی رکن مهم دیگری برای تأمین عدالت اقتصادی و از وظایف و سیاست‌های اقتصادی دولت اسلامی است. مقصود از تعادل، تساوی در مقدار و برابری در سطوح زندگی نیست، بلکه مقصود نزدیکی طبیعی اقشار مختلف مردم به یکدیگر و جلوگیری از تمرکز ثروت و دو قطبی شدن جامعه اسلامی می‌باشد. حضرت امام در این باره می‌فرماید: اسلام تعدیل می‌خواهد نه جلوی سرمایه را می‌گیرد و نه می‌گذارد سرمایه آن طور بشود که یکی صدها میلیون دلار داشته باشد و برای سگ‌اش هم اتومبیل داشته باشد و شوفر داشته باشد و امثال ذلک، و این یکی شب که برود پیش بچه‌هایش نان نداشته باشد. نمی‌شود. این عملی نیست، نه اسلام با این موافق است نه هیچ انسانی با این موافق است (امام خمینی، کشف‌الاسرار: صص ۲۶۰-۲۵۸)

حضرت امام رسیدن به تعادل اجتماعی را در عمل به مجموعه قواعد اسلامی درباره مسائل اقتصادی دانسته است. احکام مربوط به تحریم ربا، احکام ارث، تأمین اجتماعی، ایجاد انگیزه برای انفاق، حداکثر نمودن منافع داری‌های عمومی و به کارگیری آن‌ها به نفع همه مردم به‌ویژه محرومین، وقف و احکام مربوط به نذورات و... منع احتکار و انحصار و احجاف و... همه در این جهت است که اصل عدم تمرکز ثروت در بین ثروتمندان «کی لایکون دولة بین الاغنیاء منکم» (حشر (۵۹) آیه ۷) از اصول مهم سیاست اقتصادی اسلام است، و باید مورد توجه خاص دولت قرار گیرد.

۵. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

افراط و تفریط در طول تاریخ اقتصادی بشر در خصوص نقش دولت در بین اندیشمندان به وضوح دیده می‌شود. دولت در مکتب اقتصادی اسلام، تأمین‌کننده مواردی چون عدالت اقتصادی، تأمین اقتصادی، توازن اقتصادی، استقلال اقتصادی و... می‌باشد. مبنای دخالت دولت اسلامی در اقتصاد، مصلحت است. توسعه‌ی معنویت، ایجاد و بسط امنیت، رشد اقتصادی و پیشرفت و عدالت اجتماعی، مصالحی هستند که دولت اسلامی می‌بایست با رعایت آنها در امور اقتصادی دخالت کند. در این مقاله دخالت دولت در اقتصاد را از منظر اندیشمندان مسلمان شامل ابن‌خلدون، شهید صدر، شهید بهشتی، شهید مطهری و امام خمینی (ره) مورد بررسی قرار دادیم. بر اساس نتایج مقاله می‌توان به این جمع‌بندی رسید که: ۱- ابن‌خلدون با تصدی دولت در فعالیت‌های اقتصادی مخالفت نموده، زیرا معتقد است بخش خصوصی توانایی رقابت با آن بخش را ندارد و به ورشکستگی کشانده خواهد شد که نتایج سوء آن به خود دولت نیز برخواهد گشت. وی وجود یک نظام قوی در چارچوب دستگاه محتسبی را برای نظارت همه‌جانبه بر فعالیت‌های اقتصادی، به منظور جلوگیری از تخلفات و سوءاستفاده‌های اقتصادی توصیه می‌کند. همچنین وی بر اصل رقابت نیز تأکید دارد. ۲- نظریه اقتصادی دولت از دیدگاه شهید صدر؛ نظریه‌ای است به طور نسبی موفق، جامع و کامل. این نظریه با ابعاد مختلف کلامی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی‌اش قادر است زندگی سعادت‌مندان را برای همه‌ی شهروندان برآورده کند؛ چرا که توانسته است میان طبیعت بشر و نهاد دولت رابطه‌ی صحیحی برقرار کند و نظریه‌ای جدید را درباره‌ی دولت مطرح سازد. ۳- شهید بهشتی منتقد جدی نظام‌های سرمایه‌داری و سوسیالیستی است و نظام اقتصادی اسلامی را منطبق بر هیچ‌یک از الگوهای مذکور نمی‌داند. به اعتقاد وی، در نظام اقتصاد اسلامی اصل بر آزادی اقتصادی است مگر آن‌که مخل آزادی اقتصادی دیگران باشد یا به فساد (گسترش تبعیض و بی‌عدالتی) منجر شود (اصل آزادی اقتصادی با رعایت محدودیت‌ها). همچنین شهید بهشتی اصل را بر نقش‌آفرینی کارآفرینان خصوصی تحت هدایت و نظارت دولت می‌داند. هدایت و نظارتی که از طریق: قیمت‌گذاری عادلانه، اتخاذ سیاست‌های مناسب کلان‌اقتصادی، کمک به ایجاد و گسترش نظام تأمین اجتماعی، تسهیل دسترسی همه‌ی اقشار به ابزار تولید و در موارد لزوم تصدی‌گری، محقق می‌شود. وی بر کیفیت دولت با اشاره به ویژگی‌های: آگاه بودن، مقتدر بودن و عادل بودن، تأکید می‌نماید (اصل ضرورت مداخله‌ی دولت کارآمد). ۴- شهید مطهری اهداف نظام اقتصادی را تربیت و هدایت مردم، برقراری امنیت، استقلال اقتصادی، اقتدار

اقتصادی، رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی توسط دولت می‌داند. شهید مطهری ضمن این که اصل دخالت دولت در اقتصاد و تدبیر امور را به وسیله دولت می‌پذیرد و حتی تمرکز در تصمیم‌گیری را در جهت تکامل جامعه می‌داند، در عین حال، اصل را بر آزادی فعالیت‌های اقتصادی گذاشته، دخالت دولت را در اقتصاد به ویژه در مواردی که به سلب آزادی بخش خصوصی یا محدودیت آن می‌انجامد، مخالف اصل و منحصر به ضرورت می‌داند. ۵- از دیدگاه امام خمینی ماهیت دولت اسلامی با همه دولت‌های دیگر تفاوتی اساسی دارد؛ از نظر ایشان، دولت اسلامی به مفهوم عام آن چهار ویژگی برجسته دارد اصل مردم، ماهیت خیرخواهی و عشق به مردم، توسعه معرفه‌الله و معیار دخالت دولت در امور کشور مصالح مردم، کشور و اسلام است. تشخیص نهایی مصالح بعد از مشاوره با کارشناسان بر عهده ولی فقیه است. این دولت برای تامین توسعه ای پایدار، عادلانه، حکیمانه و انسانی می‌بایست وظایفی از جمله: تاسیس بنیادهای قانونی؛ برنامه‌ریزی؛ سرمایه‌گذاری؛ توسعه مشارکت مردم؛ دخالت دولت پاسخ‌گو و مسئول؛ تأمین اجتماعی و تعادل اجتماعی بر عهده دارد.

منابع

۱. ابن خلدون، عبدالرحمن، ۱۳۶۲، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۲. اخوان، حمید، ۱۳۷۹، بررسی آرای اقتصادی ابن خلدون، انتشارات سازمان برنامه و بودجه استان قم.
۳. اخوان، حمید، ۱۳۷۸، ابن خلدون و حدود دخالت دولت در اقتصاد، مقایسه با آرای آدام اسمیت، مجله برنامه و بودجه، شماره ۴۶ و ۴۷.
۴. آزاد ارمکی، تقی، ۱۳۸۴، اندیشه اجتماعی متفکران مسلمان از فارابی تا ابن خلدون، تهران، انتشارات سروش.
۵. امام خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۸۶، صحیفه امام، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، چ ۴.
۶. امام خمینی، کشف الاسرار، انتشارات پیام اسلام.
۷. امام خمینی، صحیفه نور، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
۸. اینگلهارت، رونالد، ۱۳۷۳، تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی، ترجمه: مریم وتر، تهران: نشر کویر.
۹. بانک جهانی، ۱۳۷۸، نقش دولت در جهان در حال تحول، گروه مترجمین، موسسه پژوهش‌های بازرگانی، چ ۱.
۱۰. بانک مرکزی، ۱۳۷۰، اداره حساب‌های اقتصادی، حساب‌های ملی ایران سالهای ۶۶-۱۳۵۳، تهران.
۱۱. بوزان، باری، ۱۳۷۸، مردم، دولت‌ها و هراس، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۲. تاون، جورج، ۱۳۸۲، ابن خلدون پدر علم اقتصاد، ترجمه: حسن توانایان‌فرد، مجله اقتصاد اسلامی شماره ۱۱، پائیز، ۱۵۰-۱۳۵.
۱۳. جمشیدی، محمدحسین، ۱۳۷۷، اندیشه سیاسی شهید رابع: امام سیدمحمدباقر صدر، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۴. جهانیان، ناصر، ۱۳۸۹، معیارهای دخالت دولت اسلامی در اقتصاد، حکومت اسلامی، سال پانزدهم، شماره ۴، زمستان، ۱۰۸-۷۹.

۱۵. جهانیان، ناصر، ۱۳۸۸، پیشرفت عادلانه و وظایف دولت اسلامی، فصلنامه اقتصاد اسلامی، ش ۳۵، پاییز.
۱۶. جهانیان، ناصر، ۱۳۸۸، اسلام و رشد عدالت‌محور، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۷. جهانیان، ناصر، ۱۳۸۶، بنیادهای توسعه اقتصادی عادلانه در اسلام، فصلنامه اقتصاد اسلامی، ش ۲۵، بهار.
۱۸. جهانیان، ناصر، ۱۳۸۲، اهداف توسعه با نگرش سیستمی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۹. جهانیان، ناصر، ۱۳۸۰، جایگاه دولت در اقتصاد اسلامی، فصلنامه اقتصاد اسلامی، شماره ۱، بهار.
۲۰. حسینی بهشتی، سیدمحمد؛ پیمان، حبیب‌الله؛ فتاپور، مهدی و کیانوری، نورالدین (۱۳۹۰). آزادی، هرج و مرج، زورمداری. بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی.
۲۱. حسینی بهشتی، سید محمد (۱۳۸۷). بانکداری، ربا و قوانین مالی اسلام. چاپ دوم. بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی.
۲۲. حسینی بهشتی، سید محمد (۱۳۶۲). اقتصاد اسلامی. دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۳. حرانی، حسن بن شعبه، ۱۴۰۴ق، تحف العقول، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۲۴. خاندوزی، سید احسان، ۱۳۸۸، ابن خلدون و اشرافیت حکومتها، ۱۵ شهریور، www.edalatkhahi.ir
۲۵. خوشرو، غلامعلی، ۱۳۷۲، شناخت انواع اجتماعات از دیدگاه فارابی و ابن خلدون، تهران، انتشارات اطلاعات.
۲۶. دادگر، یدالله، ۱۳۸۵، اقتصاد بخش عمومی، دانشگاه مفید، چ ۲.
۲۷. ذوالعین، پرویز، ۱۳۸۳، مبانی حقوق بین الملل عمومی، وزارت امور خارجه، چ ۳.
۲۸. روسو، شارل، ۱۳۴۷، حقوق بین الملل عمومی، محمد علی حکمت، دانشگاه تهران، چ ۱.
۲۹. سامتی، مرتضی، ۱۳۷۲، اندازه مطلوب فعالیت های اقتصادی دولت در ایران، رساله دکترا، دانشگاه تربیت مدرس.
۳۰. سووه، توماس، ۱۳۵۸، فرهنگ اصطلاحات اجتماعی و اقتصادی، خلیل ملکی، نشر رواق، چ ۲.
۳۱. صدر، سید محمدباقر، ۱۳۹۹ق، صوره عن اقتصاد المجتمع الاسلامی، قم: مطبعة النخيام.
۳۲. صدر، سید کاظم، ۱۳۷۵، اقتصاد صدر اسلام، دانشگاه شهید بهشتی.

۳۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۵.
۳۴. طباطبایی، جواد، ۱۳۷۴، ابن خلدون و علوم اجتماعی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد.
۳۵. علی بابایی، غلامرضا، ۱۳۶۵، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، انتشارات شرکت نشر و پخش ویس.
۳۶. غفاری، هادی، ۱۳۸۳، بررسی تطبیقی جایگاه و نقش دولت در نظام‌های اقتصادی، موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، چ ۱.
۳۷. فتحی، بهرام، ترابی، تقی، علی میرزایی، فاطمه، ۱۳۸۷، نقش دولت در اقتصاد از دیدگاه ابن خلدون، فصلنامه تاریخ، سال سوم، شماره ۸، ۸۳-۹۹.
۳۸. فراهانی فرد، سعید، ۱۳۸۱، سیاست‌های اقتصادی در اسلام، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۳۹. فرگوسن، چارلز، ۱۳۸۶، نظریه اقتصاد خرد، ترجمه: محمود روزبهان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۴۰. فرهنگ معین.
۴۱. قرآن کریم.
۴۲. کمیجانی، اکبر، نظری، روح‌اله، ۱۳۸۸، تاثیر اندازه دولت بر رشد اقتصادی در ایران، فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی، سال هشتم، شماره ۳.
۴۳. لغت‌نامه دهخدا.
۴۴. لمبتون، ان کی اس، ۱۳۷۴، دولت و حکومت در اسلام، ترجمه: محمد مهدی فقیهی - سید عباس صالحی، تهران، موسسه عروج.
۴۵. متوسلی، محمود و شعبانی، احمد، ۱۳۸۰، تحلیلی ساختاری از تأثیر توزیعی معیارهای عملکردی اقتصاد، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)، بهار و تابستان، ش ۱۳ و ۱۴.
۴۶. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۳، نقدی بر مارکسیسم، قم، انتشارات صدرا، اول.
۴۷. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۸، نظری به نظام اقتصادی اسلام، قم، انتشارات صدرا، اول، ۱۳۶۸.
۴۸. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۰، بیست گفتار، قم: انتشارات صدرا، چ ۷، پاییز.
۴۹. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۰، اسلام و مقتضیات زمان، قم، انتشارات صدرا، اول، چ ۲.
۵۰. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲الف، حکمت‌ها و اندرزها، قم، انتشارات صدرا، سوم.
۵۱. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲ب، مسأله ربا به ضمیمه بیمه، قم، انتشارات صدرا، پنجم.
۵۲. مقتدر، هوشنگ، ۱۳۸۳، حقوق بین الملل عمومی، وزارت امور خارجه، تهران، چ ۹.

۵۳. نصری نادر، آلبرت، ۱۳۶۳، برداشت و گزیده‌ای از مقدمه ابن‌خلدون، محمد علی شیخ، دانشگاه شهید بهشتی، چ ۲.
۵۴. نهج البلاغه.
۵۵. وینسنت، اندرو، ۱۳۷۱، نظریه‌های دولت، حسین بشریه، نشر نی، چ ۱.
56. Hakim,Cecep Maskanul :Ibn Khalduns Thought In Microeconomics :Dynamic Of Labor, Demand-Supply And Prices, 2009-09-05
57. Karatas, Selim Cafer :Economic Theory Of Ibn Khaldun And Rise And Fall Of Nations,2009-09-05.
58. Maciver, Robert.M. 1926, The Modern State, London,oxford.university, press.